

# رویکردهای نگرشی

جامعه را به کدام سوی می‌برند

تحلیلی پژوهشی از نقش و اثر نوع نگاه  
انسانی در جهت دهی تحرکات اجتماعی

بر گرفته از دو زاویه مردم شناسی و انسان شناختی

نگارش: احمد علینقی

## مقدمه

جامعه‌ی انسانی مملو از عقاید و دیدگاه‌های مختلف است. مردم بنابر الگوهای تمایلی و خواسته‌های نفسانی - شخصی نیت رفتاری و اخلاقی متفاوتی دارند. به صورتی دیگر می‌شود گفت که به تعداد انسان‌های موجود بر روی زمین تنوع فکری موجود است. البته این گوناگونی و تعدد افکار و رفتار، در حکم این قضیه نیست که اصول زیستی و اصول رفتاری مردم همانند فکر و عمل آنان خیلی گونه به گونه و جور به جور می‌باشند. یعنی به تعداد مردم موجود در سیاره‌ی زمین تنوع رفتاری و اخلاقی موجود می‌باشد. به واقع چنین قاعده‌ای جاری نیست و با وجود تعدد نفسانی و نژادهای انسانی و رنگارنگی تفکرات آنان، کنش‌های فکری، اخلاقی و رفتاری مردم بسیار محدود و در حد انگشتان یک دست می‌باشند. مردم نمی‌توانند بر اساس مبانی خودخواستی و تمایلات شخصی زندگی کنند و یک جامعه‌ی کلان را با خود همراه نمایند. چه اگر قرار بر این بود، پس همه افراد جامعه همین نگاه را داشتند و باید در ستیز و جنگ دائمی و پیوسته می‌بودند. و باز هم اگر قرار می‌بود که بستر زندگی نیز دایماً در اختیار تعارضات و تنازعات افراد باشد، ناچاراً بستر زمین بستر زیست نبود و جنگ و ستیز همیشگی می‌گردید. در این صورت مردم هنگامه‌ی زندگی نداشتند و بجای آن باید برای دفاع از عقاید خود مدام با هموعان درگیر بودند. با این حساب ماهیت زیستن از زندگی آدمی پر می‌کشید و اولویت جوهری و ذات وجودی او بکارگیری نیرو و قدرت برای اثبات خود می‌بود.

به هرروی با وجود این همه مفاهیم در جامعه، انسان نیاز به زندگی دارد و باید بتواند بسترها را به صورتی فراهم نماید که بهتر زندگی کند و نظامی متعادل و متناسب را برای زیست خود بازنماید و بازسازی نماید. این گفتار همان تصورات و پنداره‌های آدمیان صلح‌جو برای برپایی نظام پدرام و آرمانی در سیاره زمین است و نخبگان صلح‌گرای جهانی همیشه بر آن کوشش و تلاش داشته‌اند. اما می‌دانیم جهان ما در شرایط کنونی آمایش برای صلح‌ریزی سراسری در گستره جهانی ندارد و جهان گرفتار نوعی از نگرش است که هر روز و هر ساعت بر طبل جنگ می‌کوبد و طلب مبارز می‌کند. این نوع از نگرش وابسته به یک کشور و دو کشور و یک فرد و چند فرد قلیل نیست، بلکه دیدگاهی کلان گستر در سطح جهان است و همه جوامع در این چالش گرفتارند. و این نگرش اساس پایه ریزی مفاهیم "انقلاب سیاسی و تغیر حاکمیت سیاسی" در نظام کارکردی تغییرات و تحولات جهان بوده و انقلابات و تغییرات و تحولات جهانی در گوشه و کنار سیاره زمین، ریشه در این نوع از دیدگاه دارند. هر جنبش، شورش، انقلاب و تحرک سیاسی برای دگرگونی رژیم سیاسی و حاکمیتی، در بستری از نگرش باطل بودن "زمینه موجود" و حرکت به سمت چشم‌انداز "آرمان‌گرایی حق طلبانه" صورت می‌گیرند. بنابر این نگرش مبارزه‌گرایانه مربوط به یک ملت و یک بوم و یا یک مکان و زمان مشخص نبوده و از روزی که جهان ماهیت جامعوی پیدا کرده، به بستر زیست بشر تزریق شده و احتمالاً تا ابد باقی خواهد ماند. چرا که انسان انسان است و قرار نیست انسان تغییر ماهیتی و فطری پیدا کند. سینوهه پزشک فرعون مصری در صفحه دوم کتاب خود بیان می‌دارد: "اعتقاد دارم که انسان تغییر نمی‌کند، ولو یک‌صد هزار سال از او بگذرد".

اینکه این نوع نگرش از جامعه بشری دست بر نمی‌دارد و همیشه عده‌ای میدان‌داری جنگ می‌کنند تا باطل را سرکوب و حق را نمایان و پایش نمایند، دقیقاً ریشه در بینش و نگرش تاریخی ما انسان‌ها دارد و هزاران و شاید ده‌ها هزار سال است که بشر با این نوع از نگرش خوی گرفته است. اما به واقع این نگرش هیچ‌گاه ساخت‌گرا نبوده و همیشه میل بر تخریب داشته است، لذا است که این نوشته دقیقاً خط مغایر با این گونه از نگرش را می‌پیماید و تلاش دارد با تحلیل انواع نگاه‌ها در جوامع به تبیین ویژه برای گریز از نگرش‌های تخریب‌گر و آسیب‌رسان برسد و نگرش‌های "صلح و ساخت" را برای جوامع ترسیم نماید. البته مشخص است که کار سختی در پیش رو است. زیرا که بسیاری از افراد و گروه‌هایی که ظاهراً از صلح بیزارند و یا اینکه صلح را نمی‌شناسند و یا اینکه تعابیر و تعاریف دیگری از صلح مطرح می‌نمایند. نویسنده در نظر دارد برای تبیین مجموعه نگرش‌های آدمی در جوامع، الزاماً به دو رویکرد مطالعاتی مردم‌شناختی و انسان‌شناسی نقبی زده و با ترسیم و تحلیل فرایندهای وابستگی/اثرگذاری دو عنصر "فرهنگ اجتماع و نگرش انسانی" در کلان بستر جامعه، رابطه‌های تقابلی-تعاملی یا ترکیبی فرهنگ و نگرش را نقش‌گذاری نماید. بر این مبنا است که با مطالعه‌ی کلان مفهومی جوامع در تاریخ بشری و برداشت مفاهیم نظری و عملی از میدان جامعه و علیرغم وجود طرز تفکرها و شیوه‌های رفتاری متنوع و بسیار گوناگون در بین مردم، در کل سه نوع نگرش اصلی را بر جوامع بشری حاکم دانسته و اعتقاد دارد که معمولاً مردم در این سه وجه نگرشی سیلان و جریان دارند. و این سه نوع نگرش‌ها هستند که در فراگردهای مدیریتی و تحرکات توده‌وار جوامع دخالت موثر و هدف‌گذار دارند. این سه نوع نگرش با عناوین "نگرش مبارزه‌جویانه، نگرش تعامل‌نگر و ساخت-گرایانه، نگرش خنثی" مفاهیمی مشخص بر جامعه ایجاد می‌کنند و رنگ و فرهنگ هر جامعه را بر ساخته می‌گردانند. و به طور معمول زندگی هر فرد و هر جامعه با سه نوع نگرش فوق با صور تجربیدی و یا ترکیبی گره خورده است.

## نگرش‌های فردی (شخصی) - جمعی (اجتماعی)

نگرش اسم مصدر فعل نگریدن است و دلالت دارد بر نگریدن فرد بر آنچه در معرض دید اوست. اما نگرش یا بینش غیر از معنای دستور زبانی و ادبیاتی، معنای فلسفی "نوع دیدن و دیدگاه فرد" را برسازی نموده و مفهومی از آن است، که جهان یا هستی با چه کیفیتی در منظر فرد پدیدار می‌گردد و این موضوع همان نوع نگاه انسان به "جهان پیرامون و خودش" را مفهوم‌سازی می‌نماید. لذا مسلم است که نگرش دو فرایند عکس‌العملی از ذهن بر بیرون و از بیرون بر ذهن را متبادر نموده و دو عنصر «نگاه و شناخت» را حاصل می‌سازد. نگرش جنبشی ذهنی در باب واریسی هستی و تبیین کنش و واکنش یا رفت و برگشت از فرد به هستی و به عکس است. بر این اساس است که چگونگی شناخت و کیفیت درک مفاهیم هستی و همچنین نوع و شیوه برداشت و استنتاج از وجود، نوع نگاه و نوع بینش فرد را مشخص کرده و حالت نگرش او را مفهوم‌سازی می‌نمایند. برای مثال اینکه فرد نگاه مادی‌گرایانه به هستی دارد و یا اینکه برداشت متافیزیک از گردش روزگار دارد؛ همان مفاهیم «نوع بینش یا نوع جهان‌بینی فردی و الگوی نگرشی فرد به محیط و پیرامون خود است». با این حال نگرش یا دیدگاه و تصورات برداشتی هر فرد با فرد دیگر می‌تواند تفاوت داشته باشد. بر مبنای همین اصل است که قبول می‌کنیم

هر جامعه مملو از نگرش‌های متعدد بوده و هر فرد بنا بر دیدگاه و قوای فاعله خودش است که شیوه زندگی خویش را طراحی می‌نماید. هم‌جوار با "نگرش فردی" که سازنده رفتارها و کنش‌های فردی است و شخصیت فطری هر فرد را شکل‌دهی می‌نماید، نوعی دیگر از نگرش در جامعه جاری است که "نگرش اجتماعی" محسوب می‌گردد. با آنکه نگرش فردی نشان‌دهنده مختصات و نیات شاخصی هر فرد می‌باشد، نگرش اجتماعی بیانگر فرهنگ و شخصیت یک اجتماع مشخص بوده که روح و جوهره کلیه کنش‌های درون جامعه را تشکیل می‌دهد. با این ترتیب، نگرش فردی شخصیت و نقش فرد را می‌سازد و نگرش اجتماعی نیز بیانگر فرهنگ جاری هر جامعه بوده و نوع بودن جامعه را نشان می‌دهد. به بیان دیگر نگرش‌های فردی دلالت بر تصورات، نیات و امیال تک‌تک افراد جامعه دارند، ولی نگرش اجتماعی مفهومی است که از بطن جامعه (بوم و مردم) برخاسته و با فرهنگ اقلیمی همان مردم گره خورده است. نکته حائز اهمیت آن است که نگرش‌های شخصی - فردی تطابق و سازش کامل با مفاهیم کلان نگرش یک اقلیم بومی نداشته و در برخی/بسیاری موارد تباین و ناسازگاری بین این دو وجود دارد. بدین مفهوم که نگرش‌های فردی مربوط به تک‌تک افراد جامعه می‌باشد و گونه‌گونی و پراکندگی گسترده‌ای دارند، ولی نگرش اجتماعی یک اقلیم تقریباً یکسان است و مردم یک بوم (یک کشور) را با همان نوع نگرش فرهنگی خاص همان بوم شناسائی می‌کنند. به همین روی علیرغم اینکه این دو نوع نگرش، تفاوت‌ها و اختلافات فاحشی را دارا بوده و ماهیت‌های متفاوت و مجزائی نسبت به هم دارند، ولی در فراگردهای هم‌زیستی و همسازي اجتماعی، در یک نقطه کلیدی به هم رسیده و در یک قالب معنایی و مفهومی یک هدف نشانه را رصد می‌کنند؛ و آن هم مفهوم میهن و ملیت است.

## رابطه فرد و جامعه در پرتو نگرش‌های ریخته شده بر جامعه

انسان به عنوان یک هویت مجرد و جدا از نظام جامعه‌ی، ماهیتی مستقل داشته و از جامعه مجزا می‌باشد. در این حالت هر انسان (مفرد) نفسیات، امیال و مقاصد ویژه و مخصوص به خود دارد و در فراگردهای خودخواهانه و انحصارطلبانه فطری - ذاتی، فقط خودش را می‌پسندد و در جهت کسب منافع فردی، همه منابع را صرفاً برای خود منظور می‌نماید. برای بیان روشن‌تر و فهم‌بهرتر از مفاهیم درون‌شناختی و روان‌شناسی انسان، در این مقطع لازم است گریزی به مفاهیم خودآگاهی و ناخودآگاهی زده شود. هرچند که شاید در علم روان‌شناسی مفاهیم خودآگاهی و ناخودآگاهی به صورت دیگری غیر از تعابیر فزازه‌ای بعدی تلقی شوند، ولی نویسنده قصد آن را دارد که خودآگاهی را به مفاهیم انسان‌گرایانه و ناخودآگاهی را به مفاهیم ضدانسانی پیوند دهد. زیرا که در تفسیر پیش‌رو اعمال ناآگاهانه امور غیرانسانی یا حیوانی و اعمال آگاهانه منطبق با امور انسانی تعبیر می‌شوند. لذا است که نویسنده در این قضیه مفاهیم حیوانی و غیرانسانی را به امور غیرارادی و ناخواستنی متصل می‌نماید و امور ارادی و با قصد و نیت را متصل به امور خودآگاهی انسان‌واری وصل می‌کند. این هم از آن روی است که انسان‌های دانا و نهان‌آگاه می‌دانند چه می‌کنند و لذا رفتارهای انسانی بروز می‌دهند، ولی افراد نادان و ناآگاه

هستند که رفتارهای ضدانسانی و حیوان‌گرایانه<sup>۱</sup> انجام می‌دهند. لذا افراد نوع اول افراد فهیم و آگاه و دانا و افراد نوع دوم افراد عامی و نادان هستند که اعمال غیر انسان‌گرایانه و ضداجتماعی را عمل می‌کنند. البته همانطور که هیچ قضیه‌ای قطعی و مطلق نیست، لذا مفاهیم دانایی و نادانی در چارچوب تعریف فوق نیز مطلق نیستند. این بدان مفهوم است که نباید تمامی افراد عام را نادان و حیوان‌گرا تلقی نمود. بلکه با بیان نسبی بودن مقولات مورد نظر، باید توجه داشت که تعاریف فعلی صرفاً ماهیت نمادگونی برای تمیز بین دو هویت دانا و غیر دانا را دارا می‌باشند. و چون قضایای ذکر شده کلی و نسبی هستند، لذا حکم نیز کلی می‌باشد.

به هرروی با توجه به همین دوبعدی بودن هویت انسان است که ماهیت فرهنگی و کارکردی جوامع بشری نیز دو بعدی و دو وجهی می‌گردند و کنش‌های پارادوکس و متناقض در جامعه هویدا و آشکار می‌شوند. این موضوع هم بدان جهت است که رفتارها و اعمال انسان ریشه در فهم و شعور او دارند؛ یعنی هرچقدر بفهمد، عمل نیز می‌کند. فرد آگاه و دانا رفتارهای انسانی- اجتماعی و فرد ناآگاه رفتارهای ضد انسانی و برخاسته از ضمیر ناخودآگاه او هستند و چون آدمی شناخت مناسبی از دلیل وجود خویش و نیز بستر زیست اجتماعی ندارد، لذا در این حالت با گرفتاری در مفاهیم ابهام در زیست، با تحرک و فهم در بعد حیوانی خود همه چیز را برای خود می‌خواهد و زیست اجتماعی را درک نمی‌کند. در این راستا است که در یک جامعه‌ی انسانی با ترکیبی از تعداد یا گروه‌های بزرگ و کوچک از انسان‌ها (با همان شاخص‌های حیوانی) ماهیت وجودی و نفسانی هر فرد مجرد در رابطه، تقابل و تعارض با دیگران (دیگر فردها در جامعه) معنایی با مفهوم تناسبی برد- باخت پیدا می‌کند. یعنی هر فرد برد را برای خود و باخت را برای دیگران می‌خواهد. این همان قانون جنگل است که هر فرد مبارزه می‌کند تا به بهترین‌ها و بیشترین‌ها برای خود یا خانواده خود برسد. این همان مفهوم «برای خود یا شخص‌گرایی» است، که معادله برد(برای خود) و باخت(برای دیگران) را مفهوم‌نمایی می‌گرداند. در ورای این مفهوم است که تئوری هابز اندیشمند انگلیسی عینیت مسلم می‌یابد. او انسان را گرگ انسان می‌داند؛ یعنی اینکه هر انسان برای کسب منابع بیشتر و بهبود وضعیت خود، در جنگ و مبارزه دائمی با دیگر افراد جامعه قرار دارد. اما در بعد متضاد نیز انسان موجودی اجتماعی است که باید جامعه‌پذیری داشته باشد و قواعد زیست جمعی را بپذیرد. آن نگرش خوددوستی و خودپرستی که فرد نسبت به وجود خود دارد، در جامعه (گروهی از فردها) نمی‌تواند پابرجا بماند. زیرا که در این صورت جامعه‌آکنده از ستیز و جنگ دائمی خواهد بود و انسان برای به دست آوردن منافع خودش، وقت و زمانی برای زندگی کردن پیدا نمی‌کند و باید پیوسته در جنگ با دیگران باشد. لذا برای مفهوم‌سازی نام "جامعه‌ی انسانی یا جامعه‌گرایی (حالت مسالمت‌گرا)" انسان اجبار می‌یابد و قبول می‌کند که برای زنده ماندن و زندگی کردن، بهتر است منابع موجود در زمین را با دیگران به شراکت گذارد و در مفهومی کلان و با اهمیت، زیست جمعی را بپذیرد. برخلاف مفهوم قبلی که از ضمیر ناخودآگاه حیوانی فرد انسانی برخاسته می‌شود، این بعد کنشی فرد اجتماعی،

---

۱. باید توجه داشت که مفهوم حیوانیت در اینجا مفهومی از ضد انسانی- اجتماعی بودن است و برداشتی از هویت پارادوکس و دوگانه فطری آدمی می‌باشد و منظور حیوانیت مطلق نیست.

برخاسته از مفاهیم انسان‌گرایانه خود فرد می‌باشد و پیوند جدی با نهان انسانی فرد دارد. این کنش دقیقاً ریشه در ضمیر خودآگاهی انسان دارد و از مفاهیم حیوانیت دور می‌باشد.

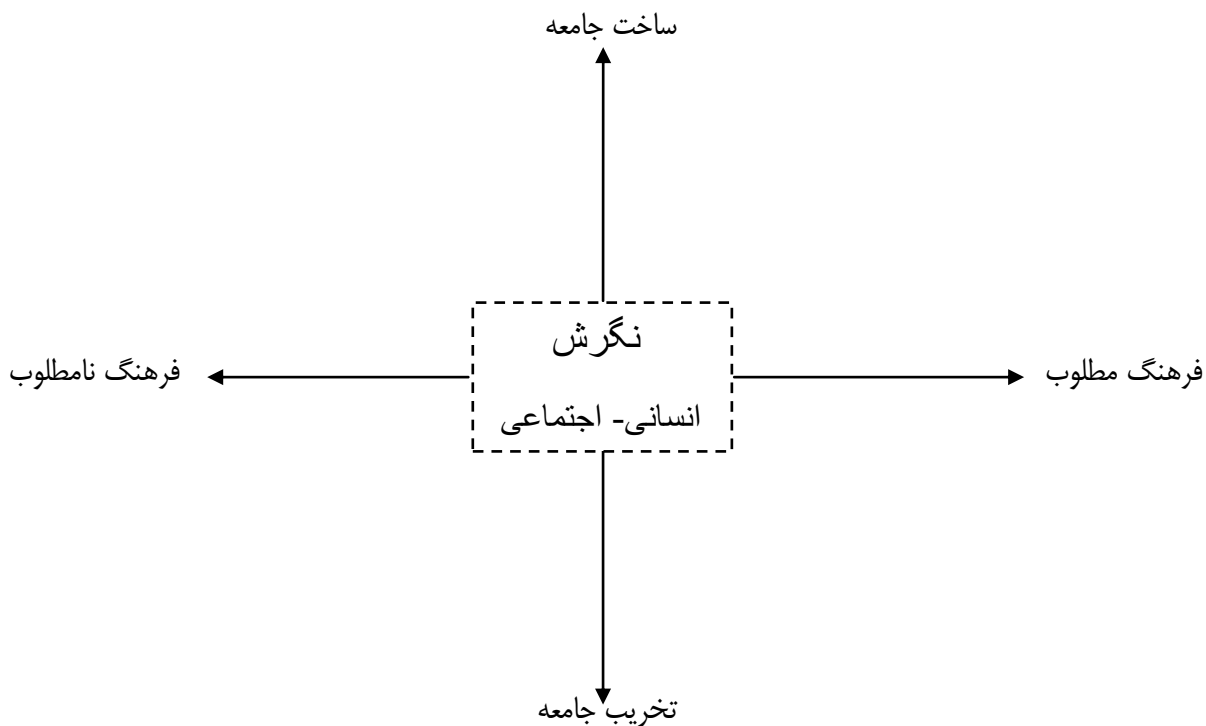
باین وصف کنش‌های غیر ارادی که وابسته به ضمیر ناخودآگاه فردی هستند، پیوند با بعد حیوانی و کنش‌های ارادی که وابسته به ضمیر خودآگاه فردی می‌باشند، پیوند در بعد انسان‌گرایی دارند. بنابراین حال که انسان‌گرایی هر فرد انسانی دقیقاً در پذیرش دیگر انسان‌ها عینیت می‌یابد و فرد اجتماعی با قبول دیگران است که به اجتماع مطلوب راه می‌یابد، لذا این همان مفهوم «جامعه‌پذیری» است؛ که هر فرد اجتماعی با فاصله‌گیری از مفاهیم حیوانی و کنترل ضمیر ناخودآگاه خود، به قبول ماهیت و قواعد جامعه و جامعه‌بندی برسد و تابع آیین، قواعد، ضوابط و شرایط زیست جمعی یا کلیت جامعه قرار گیرد. پس به‌دورستی دوری و اجتناب از قواعد جنگل همین مفاهیم است و هر فرد اجتماعی با تمکین به اصول اجتماعی و جامعه‌ی انسانی، بستری از زیست مناسب را برای خود، خانواده خود و دیگر افراد جامعه فراهم می‌نماید. در این تناسب است که مفاهیم برد برای خود و دیگران و یا باخت برای خود و دیگران عینیت واقعی می‌یابند. یعنی معادله‌ی قبلی با مفهوم برد-باخت در فردگرایی (برد برای خود و باخت برای دیگران) به معادله‌ی برد-برد و یا باخت-باخت (برد و باخت هم تراز برای خود و جامعه) تبدیل شده و این معادله‌ی مطلوب دو سره در سرتاسر جامعه پراکنده می‌گردد. با این حساب است که در جامعه‌ی پدram و مطلوب، خوبی برای همه و بدی هم برای همه است. با این مفهوم که مردم در بستری از عدالت و انصاف، همه چیز را برای همه‌ی افراد جامعه می‌خواهند و هر فرد نیز خود را در طول جامعه و در کنار دیگر مردم می‌بیند. این موضوع یا معادله همان معنای قانون طلایی است که "هر چه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران مپسند". با این مفهوم که جامعه‌ی انسانی بستری برای فردیت‌گرایی صرف نیست و باید به منافع عمومی-گروهی بسنده کرد و حرمت گذاشت. به یقین در طول این فرایندهای ارتباطی و تعاملی، کلیه مناسبات جامعه ماهیت برد-برد پیدا کرده و همه آحاد اجتماع یکسان دیده شده و یکسان برداشت می‌کنند. و اگر هم در ضرورت‌ها مبنائی برای باخت باشد، باخت برای همه مردم خواهد بود. پس یقین حاصل است هر چند در ماهیت "فردگرایی" تعامل بین فرد با دیگران رابطه "برد-باخت" است، اما در فراگردهای "اجتماع‌گرایی" تعامل بین فرد با دیگران (در اجتماع) رابطه "برد-برد" یا "باخت-باخت" پرداخته می‌گردد. درکل می‌توان گفت؛ تناسب برد-باخت بردمان انحصارطلبی و خودبینی و به عکس تناسب برد-برد بردمان ساخت اجتماعی و تمدن‌سازی پیشرو را مفهوم‌نمایی می‌نمایند. سخن آخر در این مقطع آنست که باید قبول کنیم، حتماً و قطعاً لازم است از مناسبات و معادلات فرد گرایی در جامعه اجتناب گردد و رابطه‌ها و مناسبات نظام اجتماعی را پذیرا گردیم. این الزام ما را راهبری می‌کند تا اینکه جامعه پیشرفت کند و رفاه سراسری بر بسترهای جامعه هدایت گردد.

## انواع الگوهای نگرشی در جامعه‌ی انسانی

ضمن این‌که در بخش‌های بالاتر در مورد خصوصیات و چگونگی جامعه‌ی انسانی و رابطه‌ی بین انسان و جامعه مطالبی مطرح شد، به این نقطه قطعی و مهم رسیدیم که چون جامعه‌ی انسانی محل تک فردی نیست و مجموعه‌ای کلان از انسان‌ها در آن قرار دارند، لذا بایسته است که جامعه تابع مناسبات و معادلات خاص باشد. اینک این‌که این مناسبات چیست و در چه صورت است که جامعه به تجانس و تعادل می‌رسد، موضوع مورد بحث در فرازهای آتی خواهد بود. امید است مطالب به صورتی تبیین گردند که خواننده به خوبی و راحتی مفاهیم جامعه متعادل و مطلوب را دریابد و مختصات جامعه‌ی پدram را از میان مطالب رصد و پیدا نماید.

همانطور که بیان شد، هر جامعه‌ی انسانی بستری از نگرش‌ها و بینش‌های گوناگون است. یعنی «نوع نگاه‌ها و نوع شناخت-های گوناگون و مختلف» در سرتاسر جامعه پراکنده می‌باشند. اما در بخش‌های قبلی بیان شد که بطور مشخص و مبرهن سه نوع نگرش و دیدگاه انسانی برای هر جامعه پیش بینی و مفروض می‌گردد و مشخصاً مردم یک اقلیم تقریباً در این سه نوع نظرگاه و دیدگاه شناور می‌باشند. این سه نوع نگرش عبارت از مبارزه‌جویانه، خنثی و تعامل‌نگر- ساخت‌گرا می‌باشند. هر کدام از این نگرش‌ها شاخصه‌ها و مختصات ویژه و خاص خود را دارا هستند. این سه نوع نگرش مفاهیم و نقش‌هایی متفاوت و حتی متضاد با یکدیگر داشته و قابلیت‌های متغیری دارند. ولی با قاطعیت می‌توان گفت سه نوع نگرش فوق‌قابلیت و توانش سه نوع عملکرد کلان‌کنشی را در جامعه بر عهده دارند. تخریب‌گرایی، انحراف‌نمایی و ایستاسازی، مفاهیم دو نگرش مبارزه‌جویانه و خنثی و همچنین ساخت‌سازی و اصلاح‌گرایی جوهره‌قابلیتی نگرش تعامل‌نگر- ساخت‌گرا می‌باشند؛ که در بخش‌های آتی به آنان اشاره خواهد شد. اما باید خاطر نشان نمود که ملبس شدن به این نوع نگرش‌ها تابع علل بیشماری است که این عوامل در ساخت نگرش افراد عام و افراد نخبه جامعه دخالت موثر و جدی دارند. عامل‌هایی چون کیفیت خانواده، نوع آموزش، نوع دانش و علم آموزشی، محیط زیست، نوع یاددهی و یادگیری، میزان تحصیلات، نقش نخبگان و خواص، تکنولوژی زیست، فرهنگ اقلیمی، حاکمیت سیاسی و خیلی دیگر از عوامل در این راه تاثیر گذارند. و هر چند نگرش‌های فردفرد مردم جامعه هستند که به نوع نگرش اجتماعی منتج می‌گردند و نخبه‌ها و خواص جامعه هستند که نوع نگرش و فرهنگ جامعه را ترسیم می‌نمایند، ولی به هر روی نگرش اجتماعی است که جایگاه و نقشی بس ممتاز و موثر در ریخت نظام اجتماعی دارد. با این مفهوم اگر نگرش غالب (یعنی همان عامل اساسی فرهنگ‌سازی در جامعه) توانش درونی مطلوب‌سازی نداشته باشد و جامعه را دچار انحراف نماید، به یقین جامعه نیز گرفتار مناسبات ناسالم گردیده و از مسیر مطلوبیت خارج می‌گردد و اگر نگرش فرهنگی غالب نیز توانش ساخت‌سازی مطلوبانه داشته باشد؛ پس جامعه سمت‌وسوی ساخت و اصلاح و تغییر پیدا می‌کند. جان ماکسول رمز نگرش خوب را در شوق به تغییر، احاله می‌نماید و آندره ژید نیز کامیابی زندگی را قبل از شایستگی، به اراده برای خواستن تغییر میداند. مفهوم مطالب بالا این است که بدانیم انسان‌ها با اراده و خواست خودشان است که راه‌سازی می‌کنند و هر جامعه نیز با نوع خواستن همان مردم است که راه پیمایی می‌کند.

هر چه انسان‌ها بسازند جامعه نیز به همان صورت پیمایش می‌کند. غرض از مطالب فوق این است که بیان شود هر جامعه نیازمند نگرش درست و سالم است تا جامعه به نحو مطلوب و بایسته هدایت و دلالت گردد. و اگر نگرش‌های کاذب و تخریب‌گر در جامعه جاری شوند، یقیناً فرهنگ نامطلوب بر جامعه ساری می‌گردد و در این صورت است که مسلماً جامعه سیرسلامت و مطلوب نخواهد یافت. اما اینکه نگرش مطلوب و نامطلوب چیست و یا اینکه چه نوع نگرشی توانش ساخت جامعه را دارد و چه نوع نگرشی به تخریب جامعه می‌انجامد، در بخش‌های بعدی توضیح داده خواهد شد.



شکل - ۱ : تاثیر نگرش انسانی در تولید فرهنگ اجتماعی و بروز ساخت یا تخریب در لوای فرهنگ موجود



## نگرش مبارزه جویانه

پارادایم هستی شناختی: هستی پر از تضاد و تعارض بین شر و نیکی و حق و باطل است و زمینه‌ی زیست در مبارزه با بدی‌ها و شرارت‌ها آمایش می‌یابد. و چون من حق هستم و اشتباه نمی‌کنم، لذا مبانی نظری و فکری من حقانیت واقعی دارند و مرز بین بدی و نیکی به شمار می‌آیند. ولی در هر حال مفاهیم جامعه‌ی آرمانی در این نوع نگرش مصادیق روشن و واضحی ندارند و ماهیت ساختاری جامعه با عناصر مبهم مفهوم‌گذاری می‌گردند.

الگوی شناخت و درک: از آن جهت که «گفتمان حق» دقیقاً مطابق با نظریات ذهنی من می‌باشد. لذا هر که با من است در جبهه‌ی حق و هر که بر من است دشمن حق تصور می‌گردد. بر این اساس خط اعتماد به دیگران فقط در حیطة مفاهیم جبهه‌ی خودی مرسوم است و نمی‌توان به همه‌ی آحاد جامعه اطمینان داشت. بدبینی اجتماعی، نفرت و کینه نسبت به مخالف و دشمن‌پنداری نقطه ثقل بالانس اجتماعی این نوع نگرش می‌باشند و در این راستا بایسته است تا تمامی منابع موجود در جامعه به جبهه‌ی حق (من یا گروه من) تعلق گیرد.

آیین روش عملی: تنها راه حل تضادها و اختلافات اجتماعی با زور بازو و اسلحه است. و "دیگران" باید از من / ما تمکین کنند، وگرنه سزاوار نابودی و حذف از ساختار نظام کسب منفعت و منابع هستند. در این حالت درجه‌ی وجودی هر فرد در گروه وابستگی به خط من / ما و نظام غالب (یا نظام حق) بوده و نظام فکری و قدرت من / ما است که در مورد چگونگی زندگی دیگران تصمیم سازی می‌کند.

هدف نشانه: فتح و غلبه بر باطل و ناحق با سرکوب و انزوای رقیب و مخالف یا دشمن. و سرانجام برداشت منابع متصرفه برای برابری نیازهای فردی - گروهی.

از آن جهت که فطرت آدمی دویعدی و متناقض است و بدی و نیکی در وجود آدمی مخلوط شده‌اند، لذا آدمی مدام در بین بدی و خوبی در غلیان و بازی است. همین ساختار روانی آدمی به عنوان اشرف مخلوقات و سازنده ساختار نظام اجتماعی باعث شده که انسان‌های اولیه شاکله‌ی موجود در ذهن خویش را به بسترهای عینی جامعه منتقل نماید. در این حالت حوزه‌ی زندگی پر از نمایه‌های تضاد و تعارض و تصادم بین اجزاء با ماهیات بدی‌ها و خوبی‌ها گردیده و این تضادگرایی به عنوان اصلی اصیل در جوهره‌ی زیست خودنمایی می‌کند. به واقع همین دویعدی بودن بشر و ریخت تعارضات و تضادها در جامعه و وجود پلشتی و خوبی در بستر زیست آدمی، خودش اساس بروز نگرش مبارزه‌گری در ذهن هر فرد اجتماعی شده تا بر این مبنا هرکس برای ماندن در جامعه به فرهنگ زیستی «دیگران مخالف و دشمن هستند» دست یابد. یعنی برمبنای این اصل آدمی در فکر این است تا منابع شر و پلیدی را از خود دور سازد و به نیکی‌ها و خوبی‌ها دست یابد. و باز از آن جهت که انسان‌های عادی (یعنی توده‌های مردمی) توانمندی ذهنی برای تحلیل درست قضایا در همه‌ی موارد را ندارند، لذا در

چالش خودفهمی گرفتار می‌گردند و مبنای تحلیل و تبیین قضایا را با «افکار و منفعتهای فردی و خانوادگی یا گروهی» همراه می‌کنند. یعنی هرچه را که خود می‌فهمند، اساس درستی و خوبی قرار داده و بر آن مبنا است که عمل می‌کنند. حال فرض شود که در یک جامعه چند میلیونی چه اتفاقی می‌افتد که اگر همه بر مبنای خودفهمی عمل کنند و مبنای تضادها و تعارضات اجتماعی را خودسرانه رفع کنند. مسلماً در این صورت جامعه صحنه تنازعات و مبارزات بین فردی یا بین خانوادگی و یا بین گروهی می‌گردد و هرکس و هرگروه برای تثبیت نظر خود به چه کارهایی دست نخواهد زد. همین مناسبات و معادلات در جوامع انسانی بوده که در طول زمان چند هزار ساله، نگرش مبارزه با پلیدی و زشتی را بر بستر جامعه کشانده و همه‌کس (البته بنابر فهم خود) در حال مبارزه با مناسبات ناسالم و نامطبوع اجتماعی هستند. این نظریه اجتماعی - انسانی باعث شده که در طول زمان گذشته در تاریخ کلان، آدمی مبارزه بین بدی و خوبی، تاریکی و روشنایی، شر و نیکی، اهورا و اهریمن و ... را بنیان نظر و عمل خود قرار داده و زیست اجتماعی را آغشته از تضاد و تعارض طراحی نماید. لذا می‌توان گفت که با رسوخ و شیوع فرهنگ نگرشی مبارزه و تضاد در کلیه بسترهای هستی و وجودی زیست، کلیه تحرکات آدمی نیز با این نگرش گره زده شده‌اند و آدمی از روز آغاز زیست خود در حال برداشت از این زمینه است و با وجودیابی در همین زمینه و زمین می‌باشد که راه زیستن را هموار نموده و تاریخ کلان را رقم زده است. در فحوای این کلام می‌توان گفت که انسان به جای "جامعه‌پذیری" و قبول مفاهیم نظم اجتماعی، به "تضادپذیری" و "خصم‌پذیری" بر مبنای فهم خود رسیده و آرایه‌های لزوم تعارض و تضاد با «دیگران - هموعان» را به میدان مفهومی جامعه خود وارد کرده است. این نوع از نگرش خودش شالوده‌ی دشمنی و ضدیت با صلح‌جویی و مسالمت‌گرایی در هر نوع از جامعه بشری می‌باشد و تاکنون نیز این نظریات متباین با صلح و مسالمت در جوامع پابرجا مانده‌اند و مردم در چارچوب یک ملت یا بین ملل مدام در جنگ و ستیز با یکدیگر هستند.

اینک که مسلمات واضح گردید و مشخص است که بشر از روز ازل به مبارزه و تضاد فکری و نظری روی داشته و این نوع نگرش مردمی از قدیم گستره‌ی ژرف و وسیعی در جوامع بشری را دارا بوده است، بنابر این ضرورت دارد که دانسته شود علل و دلایل این مبارزجویی و جنگ‌آوری بر چه مبنایی بوده‌اند و چرا آدمی پیوسته تمایل به رویکرد نظری و تفکری مبارزه‌گری و ستیزه‌جویی داشته است؟ براین مبنا در زیر به چند مورد دلایل کلان و بنیادی برای بسترگیری و نهادینه‌سازی نگاه مبارزه‌جویانه در جوامع انسانی اشاره می‌شود:

- برخوردار شدن از قدرت فردی - گروهی در ارتباطات و تعاملات بین فردی - گروهی در جامعه
- برقراری مناسبات رژیم اقتداری در جهت سیطره بر دیگران و احاطه بر بسترهای زندگی
- دستیابی به منابع بیشتر برای حصول به منافع فردی - گروهی در جهت زیست بهتر
- پیاده نمودن اندیشه‌ها و تفکرات خودی در عرصه تفاوت‌ها و اختلافات اجتماعی
- سامانه‌سازی نظام ایدئولوژیک برای مبارزه با نظام سیطره و اقتدار ظالمانه
- ریشه در اخلاقیات فردی - اجتماعی و صیانت از مظلوم در برابر ظالم

- برپایی رژیم سیاسی - اجتماعی و اعمال نظریات فردی - قومی
- جهان بینی مساوات و برابری انسان ها در نظام هستی
- اعتراض و مبارزه با نظام ماهیتی طبقاتی در جوامع

مظاهر فوق اصولی برخاسته از پارادایم‌های ایدئولوژیکی آرمان‌گرا می‌باشند که برای ریخت‌ریزی گفتمان مبارزه و جنگ در هر جامعه‌ی انسانی کافی می‌باشند. البته آن‌چه تاکنون درمورد نگرش مبارزه‌جویی بیان شده فقط در باب مفاهیم جنگ و مبارزه عقیدتی - ایدئولوژیک بوده است. ولی باید خاطر نشان نمود که کلان معنای این نوع نگرش صرفاً شامل این مفاهیم نیست و بعدی دیگر از این نگرش به موضوع تعارضات، تضادها و اختلافات درون جامعه‌ی و بین مردمی نیز مرتبط می‌شود. یعنی به طور واضح و سلاست مفهومی و معنایی، منظور از نگرش مبارزه‌جویانه این نیست که فرد فقط به دنبال مبارزه و جنگ باشد. بلکه مفهوم بنیادی این نوع از نگرش در این است که فرد با تشبث به مفاهیم ذاتی آن، در پی زایش، پرورش و ترویج خصم‌سازی، کینه‌توزی، نفرت از دیگران و روابط منفعلانه و غیر انسانی در جامعه بوده و جامعه را میدانی از تقابل و تخاصم و نفرت اجتماعی مداوم می‌بیند. بدین صورت که این نگرش دو مفهوم نفرت یا دشمنی و همچنین انفعال ارتباطات اجتماعی را در جامعه تجویز می‌نماید. و در این حالت است که هر فرد در درون جامعه ماهیت جزیره‌ای پیدا می‌کند و بین او و دیگران دیوار کشیده می‌شود. و در بردی دیگر هم در بین جوامع مختلف مرز قرار می‌گیرد و هر جامعه با تصور یک جزیره مجزا، هیچ پیوند و وابستگی با دیگر جوامع نخواهد داشت و در این حالت است که فاصله و جدایی بین افراد یک جامعه و بین جوامع ایجاد می‌شود.

به واقع آدمی برای ریزش مناسبات اعتقادی و تمایلاتی خود و ایجاد سلطه و سیطره خود بر بسترهای زیست، همیشه در پی راهکار و کاربست مفاهیم نظری و عملی در این راستا بوده و صدها سال است که آدمیان با این تصوره‌های خودساخته زیسته‌اند. و شوربختانه این نوع از نگرش در جوامع وسعت پیدا کرده و به الزامی زیستی تبدیل شده است. اما اینکه نگرش مبارزه‌جویانه مدل ذهنی بسیار قوی در ذهن بشر مانده، دلایل قابل توجهی دارد. برخی از این دلایل ایجابی هستند که عامل ثبوت در پیدایش این نوع دیدگاه می‌شوند و برخی دیگر از عوامل سلبی تلقی می‌شوند، که با نبود یا کم‌رنگ شدن ماهیت وجودی خود عاملی برای تشکیل یابی نگرش مزبور می‌گردند. بطور کلی عوامل ایجابی عناصر دارندگی و عوامل سلبی عناصر بازدارندگی محسوب می‌گردند. ضمناً قابل ذکر است که عوامل دو گانه فوق ضمن داشتن حالت ایجابی اولیه در باروری و پیدایی نگرش مبارزه‌جویانه، می‌توانند به عنوان عواملی در بازپروری و باز پیدایش نیز تلقی شوند. یعنی اگر یک جامعه در ساختارها و مناسبات ریخت و توزیع سراسری نظم و توازن درونی دچار مشکل گردد و از خط تکامل و رشد خارج گردد، همین عوامل می‌توانند با هم‌افزایی بیشتر جامعه را به طور کامل دچار استحاله‌ی نامطلوب، ایستایی و عقب‌گردی نمایند. در این صورت جامعه و مردم پیوسته در معرض خطر قرار دارند و برای واکسینه شدن هر جامعه و مصون ماندن از خطرات احتمالی، لزوماً اصلاح و تغییرات اصولی مستمر و همیشگی ضرورتی جدی و غیرقابل گذشت می‌باشند.

## عوامل ایجابی

عوامل ایجابی مجموعه عللی هستند که در ایجاد و وجود حکم موضوعی دلالت دارند. این عوامل در ثبوت‌گیری و شکل‌دهی فرهنگ و نگرش مبارزه‌گری و خصم‌سازی درون اجتماعی تاثیر بسزایی دارند و دقیقاً توسط افراد جامعه خلق و تولید می‌گردند. اگر افراد جامعه نتوانند بر امیال و خواسته‌های ضداجتماعی و مغایر با اصول انسانی خویش فایق نگردند، بدون تردید جامعه قابلیت‌ها و ظرفیت‌های ساخت‌سازانه‌ی خود را از دست می‌دهد.

### جنگ‌افروزی نماد حل مسئله و نبود عقلانیت در تصمیم

با نگاهی به تاریخ کلان می‌بینیم که تمامی تمدن‌های بشری از گذشته‌های دور گرفتار ناملایمات و تظاهرات ضدانسانی بوده‌اند و تاکنون نیز آدمی زیست مناسبی نداشته و زمین گرفتار بی‌عدالتی و استبداد و اقتدار ظالمان بوده است. این رابطه و تناسب بین مردمی مبین آن است که جوهره‌ی زیست بشری و نظام زندگی بر این مبنا بوده که آدمی مبارزه کند تا زنده بماند. این همان معادله‌ی جنگ است که مبارزه را از الزامات زیست بشری قرار داده و زندگی بدون جنگ و کینه‌توزی و نفرت از مخالف را میسر نمی‌داند. با مطالعه و بررسی بستر زیست در تاریخ بشری می‌توان به این نتیجه رسید که مبارزه و جنگ، اصلی بنیان مفهوم در زندگی آدمیان بوده و انفکاک جنگ از زندگی مقدور نبوده است. این مهم هم به آن جهت است که آدمی در دو وجه انسانی و حیوانی گرفتار بوده و با این دو عنصر جوهری در وجودش زندگی را جهت داده است. ولی با این حال هر جا و هر زمان که آدمی به اصول و اساس عنصر انسانی نزدیک شده، جنگ و ستیز کمتر گردیده و زندگی با صلح همراه شده است. و هر چه بیشتر گرفتار اصول حیوانی بوده، ناچاراً با کشتار و نابودی هم‌نوع خود زیست نموده است. اینک با توجه به این دو بعدی بودن انسان، مسلماً هر چه تعامل بین فردی بیشتر باشد و مردم یکدیگر را بهتر درک نمایند و به قوانین و قواعد جامعه حرمت قایل شوند، پس زندگی مفهوم خوشایندتری پیدا می‌کند و شالوده‌های لذت زندگی و آرامش و آسایش نصیب بشر می‌گردند و هر چه کینه‌توزی و تضاد و تعارض بیشتر گردد، در نتیجه زندگی سخت‌تر شده و بشر نیز زندگی نامطلوب و ناخوشایندتری خواهد داشت.

اینکه رخدادهای و اتفاقات ناسالم و ضد انسانی به بستر زیست آدمی وارد می‌شوند و کاری از دست بشر بر نمی‌آید، صرفاً وابسته به برداشت ما از زندگی و نوع جهان‌بینی ما می‌باشد. نباید از نظر دور داشت که در صورت نداشتن درک و برداشت مفهومی درست از زندگی، به‌سادگی و به‌راحتی گرفتار چالش‌های زیادی مانند خلط مفاهیم و خطای معنایی می‌گردیم و نمی‌توانیم به راستی‌آزمایی مناسبی در حل تعارضات و تناقضات زیستی برسیم. در این حال ما انسان‌ها دچار ابهامات و پیچش‌های زیاد و متنوعی می‌گردیم و با عدم درک مفاهیم زیست‌اشتراکی و همزیستی مسالمت‌آمیز سریعاً به خطا و اشتباه می‌افتیم. تمامی بدپنداری‌ها، زشت‌رفتاری‌ها و غلط‌کرداری‌ها دقیقاً در تمایلات و نفسانیات پلید انسانی تولید می‌گردند و لاجرم انسان در بدترین حالت به خصم با دیگر هم‌نوعان رسیده و آنان را سد و مانع خواسته‌های خود تصور می‌کند. در این

وضعیت در بدیهی‌ترین حالت، دشمنی و عداوت به درون جامعه و زیست هدایت می‌گردند و جامعه را آکنده از نمایه‌های پلشتی و ناشایستی می‌کنند. به همین دلیل می‌شود گفت که با این شیوه‌ی رفتاری و عملی، جامعه میدان تعارضات، تضادها، تنازعات و دشمنی ابدی می‌گردد و انسان‌ها دایماً گرفتار تصادم و تنازع با همدیگر می‌باشند. حال اگر در این رخدادها نگاه انسان به این میدان به صورتی باشد که بتواند مفاهیم خردورزی را در معادلات زیستی بکار ببندد و از کاربری روش‌های عاقلانه و منطقی برای حل مسائل و مشکلات عاجز نباشد، نتیجتاً مسائل و مشکلات بین مردم قابلیت حل پیدا می‌کنند و بجای دشمنی و خصم، دوستی و مهر به جامعه راه می‌یابند. و اگر چنین نگردد، به ناچار انسان مجبور می‌شود که از راه‌های دیگری بدین میدان وارد شود. برای فهم این راه‌های دیگر بهتر است بدانیم که در نگاه اول و ساده‌ترین راهکار که معمولاً عوام نیز به این صورت عمل می‌کنند، مبارزه، دعوا و حيله‌گری بهترین و آسان‌ترین برنامه برای رفع نیازها و حل مشکلات بنظر می‌رسند. زیرا که این تصور قوی‌تر است که "دیگران مقصرند" و نمی‌گذارند که ما به منافع و خواسته‌های خود برسیم. بدین لحاظ است که عناصر "نفرت- کینه- مبارزه" کارکرد بهینه می‌یابند و حذف و ساقط شدن "دیگران و مخالفان" یک عمل بهینه تلقی می‌شود. لذا این رویکرد نظری و عملی، همان رهیافت به مبارزه‌گری و نابودسازی و غلبه بر دیگران (همان مخالفان و دشمنان) و احاطه بر امور است که "نگرش مبارزه‌جویانه" معنا می‌گیرد. یعنی در بسترهای درون کشوری دعوا و درگیری تن به تن، و در بسترهای بین‌المللی جنگ تمام عیار بهترین راهکارها تلقی می‌شوند.

این تلقی نیز بدان دلیل است که ذهن عوامانه و توده‌های مردمی توانمندی تفکر عاقلانه در تحلیل و تبیین امور نداشته و درگیر شدن با افراد مخالف و معارض را انتخاب ارجح و تصمیم لازم و بهینه تلقی می‌نماید. پس این نوع نگرش مفاهیمی از تضاد، تعارض و دشمنی را به بستر جامعه می‌ریزند و در پناه این نگرش است که آدمیان با دستاویزی به قدرت شمشیر، بمب، اسلحه و بازوی خود مدام در پی جنگ هستند تا با حذف رقیبان و مخالفان خود ضمن به کرسی نشاندن نظر و اندیشه خود، بهترها و بیشترها را نیز دریابند. براین اساس بطور مسلم می‌توان گفت نفرت و کینه، خشونت و ارباب، مکر و فریب و سرانجام گلاویزی و مبارزه‌گری عناصر اساسی زیست می‌باشند و یقیناً آدمیان در میدان رزم است که به خواسته‌هایشان می‌رسند. البته به همین خاطر است که همیشه دانایان و نخبگان جوامع با عنوان و ماهیت رهبر و فرمانروا پای در میدان می‌گذارند تا مردم عامی و توده‌ها را به دو دلیل عمده زیر:

- نداشتن توانش درک و فهم مناسبات اجتماعی

- داشتن منابع و منافع اشتراکی در کلان جامعه

راهنمایی و هدایت نمایند. تا این که هم وحدت اجتماعی حفظ گردد و هم این که راهبری و تنظیم درست در جامعه اتفاق افتد. و بازهم واضح و بدیهی است که نخبگان و فرهیختگان جامعه در شکل و ماهیت رهبر، سلطان، فرمانروا، رییس‌جمهور و یا هر نام دیگر وظیفه دارند با بکارگیری نهادهای مدنی- عمومی به طراحی و تدوین قوانین مطلوب، انسانی و همه‌پذیر در جامعه کوشش کنند و جامعه را در مسیر انسانی- عاقلانی قرار دهند.

البته این‌که نگرش‌های مبارزه‌گری و دعوای بین‌فردی به عنوان یک هویت فرهنگی در جامعه جای می‌گیرند و مردم ماهیت دعواجویی و مبارزه‌جویی پیدا می‌کنند مختص به زمان خاصی نیست و از گذشته‌های دور می‌باشد که مناسبات عقلانی و انسانی در رفتارها و ارتباطات بین فردی - گروهی حاکم نبوده و دانش و اندیشه‌های «انسان‌گرا و ساخت‌گرا» حاکمیت عنصری در جامعه نداشته‌اند. فلذا به همین علل است که مردم قابلیت درونی - بیرونی برای حل مسایل در دامنه غیر از جنگ را نداشته‌اند و با تخطی از اندیشه‌های خردگرایانه و منطقی بوده که با توسل به حیل مختلف آماده رزم و ستیز دائمی و پیوسته گردیده‌اند. مردم برای حصول به آنچه منفعت فردی یا قومی است، مبارزه مستمر در میدان زیست داشته‌اند و حتمیت نظری در این بوده که باید با توسل به زور و کاربست نیرو، هم منافع و منابع بیشتری کسب کرد و هم قدرت میدانی بیشتری بدست آورد. یعنی رابطه تناسبی (جنگ = کسب منابع بیشتر و بهتر) جوهره‌ی مناسبات و ارتباطات بین مردمی بوده است. البته خاطر نشان می‌شود که این موضوع عینیت کلان و کلی در متن جامعه نداشته و به واقع توده‌های مردمی خیلی کمتر در این وادی بوده‌اند. ولی افراد خواص و مشهور یا بزرگان اقوام و بوم‌ها برای رسیدن به "بہترها و بیشترها" همیشه با ترفندهای مختلف مردم را با خود همراه می‌کردند و با قدرت و زور مردم بوده که دست به زورآزمایی با دیگر اقوام و ملل می‌زدند. همین خواص جامعه بودند که در این زور آزمایی‌ها، شاه یا سلطان یا رهبر یا دیگر عناوین را کسب می‌کردند و مردم عامی نیز با «نداشتن آگاهی، شعور، شناخت و درک لازم از فلسفه زیست اجتماعی» پای در حماقت محض گذاشته و با درگیر کردن خود در مظاهر جزمیت‌گرایی و تفکرات خرافه، به عملی خواص زور گو و عوام فریب تبدیل می‌گردیدند. بدین ترتیب با قدرت و زور بازوی توده‌ی مردم بود که خواص و رهبران زورمند و حيله‌گر با ملت‌فریبی به بوم‌گشایی می‌پرداختند و با خون مردمشان بر سریر قدرت سیاسی - جامعه‌ی می‌نشستند.

با نگاهی گذرا به تاریخ کلان و مطالعه ملتها و بوم‌ها، به سادگی می‌توان این مناسبات و معادلات را در همه جوامع مشاهده نمود. یعنی متوجه می‌شویم که به بیان میشل فوکو رابطه نیرو - قدرت عنصر بنیادی در زیست بشری بوده است. بدین لحاظ مشخص است که مفهوم جوهری این نوع نگرش بر این قاعده است که هر جا نتوان به امیال و خواسته‌ها رسید، لاجرم دستیازی به جنگ برای نابودی طرف مقابل بهترین ترفند و راه‌چاره است. این اقدام دقیقاً پیوند محکمی با نبود توانش آدمی در حل مسئله و مشکل داشته و نشانگر ضعف آدمی در «حل و رفع مسئله» است. در حکمی تعقلانه و منطقی مستدلانه، مشکل و مسئله را باید در فرایندهای کارکردی ذهنی حل کرد، نه آنکه با سلاح و بمب سعی در برداشتن صورت مسئله نمود. با اتکا به این نظریه میلیتاریستی، نابودی و حذف مخالفان و بدخواهان بهترین گزینه می‌باشد و چون هر فرد و گروه توانمندی حل مسایل و اختلافات بین فردی و بین گروهی را نداشته باشد، لذا مبارزه و حذف رقیبان را برای قدرت‌گیری بر امور نظام اجتماعی اقدامی لازم و حتمی می‌نمایاند. و چه بسا اگر این رویکرد نگرشی با مبانی متافیزیکی و الهی یا باورهای عقیدتی آغشته گردد، قطعاً بازخورها و نتایج بسیار بدتری خلق کرده و در نتیجه کشتن و نابودی طرف مقابل حکم خدایی و عقیدتی نیز پیدا می‌کند. و متأسفانه در این صورت با تاسی بر مبانی ایدئولوژیک متافیزیکی، مفاهیم و معانی "دیگرکشی و دیگرکشی" مفهوم‌پذیری عمقی در جامعه پیدا می‌کنند.

در طول تمدن بشری با ادیان، مکاتب، اقوام و فرهنگ‌های بشری زیادی برخورد داشته‌ایم که خود را قوم برتر و ارجح معرفی نموده‌اند. این گفتمان همان معنای "خودبرتربینی" می‌باشد. این پدیده دقیقاً ریشه در هویت‌های روانی-نفسانی داشته و بسیاری افراد و اقوامی که برتری را از آن خود دانسته و طبیعتاً توقع دارند که دیگران از آنان تمکین و تبعیت کنند. قوم برتر یا فرد برتر مفاهیم ضد انسانی<sup>۲</sup> هستند که ریشه اصلی آنان در جهل و نادانی آدمی نهفته و هر قدر این خودخواهی و انحصارطلبی در نزد فرد بیشتر باشد، این تعارض و تضاد با دیگران تشدید می‌یابد. و چون هر قوم خودش را برتر می‌یابد/می‌بیند، قاعدتاً و در نهایت این جنگ و مبارزه است که به میدان کشیده می‌گردد و هر که قوی‌تر باشد (دقیقاً نظام جنگل) منجر به کشتار، نابودی و حذف طرف مقابل می‌رسد. سینه‌وه در صفحه ۴۹۷ کتاب خود می‌گوید "تا زمانی که یک ملت می‌گوید که من از دیگران برتر هستم، قتل عام از بین نخواهد رفت". شوربختانه در این صورت است که هویت جزیره‌ای در جامعه ایجاد شده و مردم شقه شقه می‌گردند. اینگونه است که مبانی خودی و غیر خودی، دوست و دشمن و با من و بر من و خط کشی بین مردم عیان می‌شود و با انشقاق بین مردم، ملت‌ها دسته‌دسته می‌گردند. در این حالت در تنگنای دیدگاه فردی و نبود تحمل و بردباری برای تحمل یکدیگر، همه به هم بدبین می‌شوند و با خصم‌سازی افراطی و نفاق اجتماعی، فضای دشمنی و بی‌اعتمادی رشد کرده و مردم در بین خود دیوار بی‌اعتمادی را بر پا می‌کنند. پس می‌بینیم همه افراد جامعه یا دوست یا دشمن هستند و همه چیز یا سفید یا سیاه بوده و اثری از خاکستری‌رنگی یا رنگارنگی موجود نیست. این نگرش این طور معنا می‌شود که هر که با ما است می‌تواند از نفع بیشتری بهره‌بردار و هر که با ما نیست، در پشت خط قرار داشته و به عنوان دشمن جایی در دستیابی به منفعت ندارد. مفهوم نگاه و نگرش مبارزه‌جویانه دقیقاً همین است. و مسلم است در این وضعیت ارباب و وحشت، فشار و خشونت، ربا، نفاق، تنش و تشنج و در نهایت زورگویی و ظلم فردی/گروهی بر بستر جامعه می‌نشیند و خرده‌فرهنگ‌های حيله‌گری، دروغ‌گویی و ستم‌وارگی عین فرهنگ زیست می‌گردند. لذا در این راستا جامعه دچار اختلال و بی‌نظمی و یا حتی تخریب گردیده و شوربختانه در بدترین وجه حالتی، عناصر بزه، بی‌اعتمادی، دعوا، فحاشی، تزویر، تهمت و افتراء، فساد، هرزگی و هزاران کنش‌واری پلشتی‌گری و زشت‌گرایی در جامعه نهادینه‌ریزی می‌شوند و مردم گرفتار فرهنگ نامطلوب می‌گردند.

البته در اینجا لازم به اشاره است که سخنان فوق در این حکم نیستند که جنگ و نبرد برای تمامی تاریخ و برای همه امور بسته باشد و آدمی در همه حال از ستیز و مبارزه دوری جوید. بلکه بر عکس در برخی امور و قابله‌ها نیاز به کاربری نیرو و قدرت اجتماعی و مبارزه، واقعا قطعی و لازم می‌باشند و نمی‌توان از مبارزه‌گری خودداری نمود. ویل دورانت به شعار بزرگی اعتقاد دارد: «بهای تمدن‌ها همیشه هشیار بودن است. هر ملتی باید صلح را دوست بدارد؛ اما باروتش را هم خشک نگاه

---

۲- کاربرد مفهوم ضد انسانی در این حالت بدان جهت است که خودخواهی و خودپرستی منافی مبانی انسانی هستند و هر که دیگران را فرد یا قوم دست دوم قلمداد نماید، پس قطعاً در مفاهیم اخلاق‌گرائی انسانی ننگجد و عامل با این عمل (در هر حالت) دارای کنش انسان‌گرایانه نمی‌باشد.

دارد(جلد نخست تاریخ تمدن، ۴۸۶) «. یعنی ضمن اقامه و پایداری به صلح، باید نسبت به فریب و قدرت‌گیری دشمن واقعی هم حساس بود و در درجه نخست، تکنولوژی دفاع را تقویت نمود.

اما اینکه مبارزه و نبرد به "راه حل هدف" مبدل گردد و جنگ و کشتار به جوهره‌ی ایدئولوژیک و مکتبی تبدیل شوند؛ خطایی غیر قابل پذیرش و غیر قابل فهم است. زیرا که باید بدانیم جنگ هدف نیست؛ جنگ رضایت بخش ترین راه نیست؛ جنگ با عقلانیت منطقی و استدلالی سازگاری ندارد، بلکه جنگ آخرین راه در نهایت ناچاری و استیصال است. به صورتی دیگر جنگ اقدامی در نبود تصمیم دیگر است. و سرانجام باید گفت که جنگ معادله‌ی ارتباط بین انسانی نیست، بلکه تصمیمی غیرانسانی است که باید آخرین حربه در حل مشکلات باشد. و در واقع مبارزه و جنگ، کنشی خارج از عقلانیت بوده که در فراگردهای کارکردی ذهن و اندیشه جای نداشته و فقط و فقط با حضور زورآزمایی بازو و جنگ‌افزار است که خودنمایی می‌کند. این همان سلاح حیوانی است که در ماهیت حیوانیت، در همه حال و در همه شرایط در کار رزم و جنگ است.

### تنگ‌نظری - بدبینی و نفرت - کینه توزی

تنگ‌نظری و عدم تحمل دو صفتی در نزد آدمی هستند که فرد متشبه به این صفات شکیبایی و طاقت لازم را در وجود خود نداشته و در صورتی که با دیگر افراد جامعه به مشکل بر بخورد، بهترین راه حل را نه در تعامل و گفتگو، بلکه در حذف و نابودی او می‌بیند. می‌دانیم که در یک جامعه‌ی انسانی، تناقض افکار و تضاد نظر و دیدگاه بین مردم حتمی است و مردم یک گونه فکر نمی‌کنند. اما اینکه مردم در تعاملات و تعارضات چه شیوه‌ها و چه راه‌حلهایی را برای رفع مشکلات و مسائل بر می‌گزینند، خیلی مهم و اساسی است. بد آنکه یک فرد ضدیت نظری و رفتاری قطعی با فرد مقابل داشته باشد و در بدبینی ذهنی و کینه نسبت به او نتواند با فرد مخالفش همراه و همساز شود. قاعدتاً در این حالت آدمیانی که نتوانند رابطه‌های علت و معلولی قضایا را در یک رابطه « گسترده - مناسب - نتیجه‌ساز » در ذهن خویش تبیین منطقی و تفسیر استنتاجی نمایند، حتماً در اقدامی بدون تفکر و بدون مطالعه و بررسی عمیق، دست به اقدامات فوری و سریع و بدون تعقل می‌زنند و به واقع تصمیمات درستی نمی‌گیرند. در نتیجه می‌توان گفت مفاهیم حذف و نابودی افراد، همان راه‌حلی است که در دیدگاه تنگ‌نظرانه و بدبینانه جا دارد و افراد با نفرتی که از میدان جامعه جمع‌آوری می‌کنند دست به کینه‌توزی زده و تلاش مضاعف می‌نمایند تا مخالفین یا همان دشمنان خویش را از میدان زیست یا رقابت خارج کنند. پس مسلم است که افراد دارای این نوع نگرش به هیچ عنوان در برخورد با مسائل و مشکلات، تفکر و اندیشه نمی‌کنند و در فضایی غیر خردگرایانه و غیراستدلالی دست به انتخاب راه و تصمیم مخرب می‌زنند. یک بعد از نگرش مبارزه‌جویانه در همین تنگ‌نظری و نفرت به دیگران خلاصه می‌گردد و افراد با نداشتن ظرفیت بردباری برای تحمل نظر و عمل مخالف خودشان دست به هرکاری می‌زنند تا طرف مقابل خود را تأدیب یا متنبه نمایند. به واقع این شیوه‌ی نظر و عمل پیوند ناگسستنی با نگرش و دیدگاه



محدود و بسته افراد دارند و مردمی که در یک جامعه بزرگ زندگی می‌کنند؛ اگر تفکر باز و عملکرد فراخ و متنوع نداشته باشند، قطعاً با این روش نظر و عمل به مشکلات بزرگ و غیرقابل حل خواهند رسید.

## خودخواهی و منفعت‌طلبی

وجهی دیگر از اسباب ایجابی در تولید مدل ذهنی مبارزه‌گری در نگرش انسان، نفع فردی برای کسب بیشترها و بهترها است. در این وضعیت فرد بنا بر ناوردگاه خودفهمی و خودپسندی درون روانی خود، به دنبال کسب همه چیز برای خودش است و تمایلی به شراکت‌پذیری از ناحیه هیچ کس نیست. لذا چون نمی‌تواند افراد غیر(دیگران) را در شراکت منابع تحمل نماید و آنان را در امور مشترک سهیم سازد، لذا است که برای نفع شخصی و یا گروهی(جبهه خودی) لازم می‌نماید فرد یا افراد مزاحم را از صحنه دور یا حذف کند. این اصلی غیر قابل تغییر و تناسبی برای همه زمان است. و افراد خودخواه و مستبد با این دیدگاه است که نظر، خیال و میل خود را به حوزه‌های عمل وارد می‌کنند. این هم بدان جهت است که چون تجمیع منابع سبب قدرت می‌شود و هر چه منابع مالی، انسانی، فیزیکی و تکنولوژیک بیشتر و بهتر باشند، قدرت نیز فزونی می‌یابد؛ براین مبنا دیکتاتوران با توسل به میل خودپسندی و نظر تنگی که در ذات خود دارند، منابع موجود(مالی، فیزیکی، انسانی، قدرت) را صرفاً برای خودشان می‌خواهند و تمایلی برای مشارکت در امور ندارند. لذا اجبار می‌یابند با هر ترفند و وسیله دیگران(یعنی دشمنان) را از میدان خارج کنند و یگانه جولانگر بمانند.

## انحصارگری - محدودیت و ممنوعیت

کلید مختصات تنگ‌نظری، خودخواهی و بدبینی و منفعت‌طلبی مجموعه دلایلی می‌باشند که با توسل به آنها هر فرد و هر جناحی دایره‌ای از انحصار و محدودیت و ممنوعیت را بر پیرامون آنچه لازم است برقرار می‌گرداند. نگرش مبارزه‌جویانه همیشه در فکر برقراری حیطة ممنوعیت و محدودیت و انحصار در محدوده‌ی نظر و عمل خود است. با این تحدید انحصاری بر منابع و بستر عمل است که امیال خودخواهانه و نیت منفعت طلبانه سرانجام می‌گیرند. چون نگرش مبارزه-جویانه خواستار ساخت حیطة و قالب برای کلیه امور است، لذا فطرتاً با آزادسازی و آزادنمایی مخالف بوده و نمی‌تواند رهائی و باز بودن را تحمل نماید. سه شاخصه فوق شالوده و بن‌مایه تفکر جنگ‌طلبانه و سیطره خواه است که بسته و محاط بودن را بر محیط اجبار و جاری می‌سازند.

## جهالت، تحجر و خرافات

شاید بتوان گفت که جهالت، تحجر و خرافات اصلی‌ترین دلایل برای پیدائی نظرتنگی، خودخواهی، انحصارخواهی و بدبینی در نزد آدمی هستند. و از آن جهت که این عناصر موجودیتی نهان و قطعی در بین عوام و توده مردم می‌باشند، لذا با قاطعیت بیان می‌نماید که نگرش مبارزه‌جویانه از اول تاریخ بشر مقبولیتی در پهنای اقبال عمومی یافته و قوی‌ترین هویت

وجودی را در بین نظرگاه‌های مردمی دارا بوده است. هزاران سال است که آدمیان با این ایده و دیدگاه زیسته‌اند و بستر جوامع آکنده از آرایه‌های ضدانسانی بوده است. توده‌های عوام بنابر فهم و شعور خود، ذاتاً بدبین و خودخواه هستند و برای کسب منافع به آسانی از جاده انصاف خارج می‌گردند. همین عوام چون عادت به تفکر و تجسس برای بهینه‌یابی و بهترسازی ندارند، لذا در نهایت بدون تعقل منطقی و خردگرایانه به راحتی تصمیم می‌گیرند و انتخاب‌کرده‌های خود را به منصفه عمل می‌گذارند. این همان تناسبی است که در آن عقلانیت و انسان‌گرایی قرار نداشته و توده‌ها درگیر در اذهان غیر منطقی منفع‌ت خود را در نبود دیگران جستجو می‌کنند.

به همین خاطر است که این نوع نگرش با دموکراسی، انصاف و عدالت منافات دارد و در هر تحرک عملی به فوریت هزم و نابودی مورد مسئله و مشکل را دنبال می‌کند. استبداد و دیکتاتوری دقیقاً سنخیت با این نوع نگرش دارند. حاکم - فرد مستبد و دیکتاتور هر کجا کم آورد و نتواند مشکلات و مسائل را حل کند، سریعاً در فکر قلع و قمع مورد مسئله افتاده و دست به کشتار، طرد، زندان و یا هر روش دیگر برای نابودی و هدم مخالف خود می‌زند. در مثالی دیگر هرگونه دعوی خیابانی و برخوردهای ظالمانه در ارتباطات بین فردی در جامعه، ریشه در این نوع تفکر و نگاه دارد. یعنی چون امکان رهیافت دیگر راه‌ها و روش‌ها نباشد، بالطبع برای طرد طرف مقابل و ابرام بر نظر خود دعوا و درگیری خیابانی راحت‌ترین تصمیم و اقدام هستند. این روش‌ها را در محل کار و محل زندگی زیاد مشاهده کرده‌ایم. مظاهر کژرفتاری، زشت‌گفتاری و خلاف عملی در مراودات بین اجتماعی و همچنین اقدامات بزه و فساد و ارتشاء و هرگونه تخلف و خطای جامعی، به قطع پیوند جدی با این نوع نگاه به بستر زیست دارند.

## عوامل سلبی

ضمن اینکه در فرازهای بالاتر از دلایل ایجابی مدل ذهنی مبارزه جویی و رویکردهای نگرشی آن گفته شد، باید در نظر داشت که تداول و پراکندگی بستری این نوع دیدگاه، ضامن وجود عوامل سلبی نیز می‌باشد. یعنی عامل‌هایی که از جامعه سلب می‌شوند و جامعه دچار اختلال ماهیتی و تخریب میدانی می‌گردد. این عوامل سلبی در کنار عوامل ایجابی، ترکیب یک مجموعه‌ی کلان را می‌دهند که به عنوان تکانه‌های موثر، نقش زیادی در توسعه و ترویج نگرش مبارزه‌جویانه در بین مردم و جامعه در بر دارند.

## نبود اعتماد و بردباری نسبت به دیگران

پذیرفتن آحاد مردم و اعتماد به دیگران اصلی بنیادی در هر جامعه است؛ تا آنکه جامعه در مطلوبیت قرار گیرد. اگر مردم به هم بدبین باشند و اطمینان بین فردی نباشد، به حتم دشمنی و ضدیت بین فردی به خرده فرهنگی اجتماعی تبدیل می‌گردد. در این صورت در نبود یا کاهش شرف و مجد انسانی، تعامل بین مردمی تضعیف می‌گردد و پایه‌های تعهد و مسئولیت اجتماعی به عنوان عناصر نجات‌گر جامعه فرو می‌ریزند.

## نپذیرفتن خطا و اشتباه به جهت خودپرستی

آنان که در خطا و اشتباه غرقند، گمان دارند که اصلاً خطا نمی‌کنند و اگر در زمینه‌ای دچار مشکل و گرفتاری شوند، خود را مصون از اشتباه فرض نموده و دیگران را مقصر می‌دانند. متأسفانه این مقوله اصلی بدیهی و جوهری در نهاد بشر است و بسیاری آدمیانی که رفتار خودپسندی و خودپرستی هستند. این حالت نیز بدان سبب است که آدمی در دو بعد حیوانی و انسانی سیر می‌کند و سیلان در رفتارهای این دو بعدی است که نمی‌تواند او را از خطا و اشتباه مصون بدارد. مفهوم فرازهای فوق‌چنین است که اشتباه در ذات بشر است و هیچ آدمی کامل نیست. حال که چنین است و آدمی مدام در معرض خطا قرار دارد، پس بهتر است که با تجمیع و ترکیب افکار انسان‌ها و مشاوره با دیگران، به راستی و درستی قطعی-تری برسیم. پذیرش اندیشه دیگران و تنوع طلبی تفکرات، لازمی هر تصمیم مهم می‌باشد و دیگرینی و خروج از خودبینی در موازات همین اصل است. بر این اساس جامعه سالم در گروهی توجه و التفات به نظر دیگران است و باید همه را در نظر گرفت. این تئوری دقیقاً با نظریه مبارزه‌گری و خودپسندی منافات داشته و انسان را به پذیرش انسان‌های دیگر گرایش می‌دهد.

## نبود سازگاری فردی و سیاست‌های انعطافی در جامعه

در طبیعت جانورانی دیده می‌گردند که انعطاف و سازگاری بایسته را با محیط طبیعت و عناصر طبیعت دارند و با هر وهله از تغییرات و رخدادها طبیعی همراه می‌گردند. درحقیقت با این انطباق و سازگاری با محیط، ماندگاری و پایش بیشتری می‌یابند و شرایط بهتری را بدست می‌آورند. اخیراً دانشمندان محیط زیست جانورانی را در محیط آلوده چرنوبیل روسیه کشف کرده‌اند که در فضای آلوده به اورانیوم به خوبی مقاومت نموده‌اند و با ایجاد تغییرات درونی و انعطاف در برابر فشارهای آلاینده محیط، به پایداری وصف ناشدنی دست یافته‌اند. جامعه‌ی انسانی نیز با ماهیت عضوی از نظام طبیعت و جزئی از کلان‌بستر وجود، وضعیتی مشابه دارد و شامل این اصل بنیادی می‌گردد.

اصل انعطاف در درون برای ایجاد سازگاری با بیرون، هویت ذاتی هر جنبنده تکامل‌گراست. اگر موجودی نتواند با پرورش انعطاف درونی، تغییر را در خودش ایجاد کند اجباراً باید مرگ و نیستی را بپذیرد و آماده نابودی شود. این تحرک هویتی هر موجود زنده دقیقاً بیانگر زنده بودن سیستم وجودی اوست. زیرا که چنانچه سیستم بمیرد، یعنی موجود زنده نیز باید با مرگ روبرو شود. سیستم در صورتی زنده، پویا و شاداب می‌ماند که تعامل و ارتباط مناسب و متوازنی با محیط و پیرامون خود داشته باشد و توانش ردوبدل درون و بیرون را از خودش ساطع نماید.

هر انسان و هر جامعه با ماهیت موجود زنده همین وضعیت و حالت را دارند. انسان به عنوان یک سیستم باید با محیط خودش ارتباط متعادل و ماهیت متجانس ایجاد کند و هر جامعه نیز باید با حفظ این جنبش و حرکت، با محیط و پیرامون خودش همین تعادل اثر و توازن رفتار را ایجاد نماید. انسان با ماهیت و نقشی که دارد، جمعاً بایسته است دو حرکت با اهمیت را دنبال کند. یکی سوگیری جزء‌گرا برای ساخت نظام سیستماتیک خودفردی است و دیگری تحرکی با سوگیری کلان است که وظیفه دارد نقش خودش را به عنوان عضو جامعه انجام دهد و با همکاری با دیگر اجزاء جامعه، به پرورش جامعه کمک کند. هر انسان با این شیوه عمل و رفتار، نه تنها برای پایداری و ماندگاری خود تلاش می‌کند، که حتی در سیستم جامعه حل‌گرفته و رشد جامعه را کمک می‌نماید. خود جامعه نیز قاعدتاً با این کارکردهای درونی خود است که به زنده بودن می‌رسد و بستری برای زیست بهتر را برای افراد جامعه که همان مردم هستند مهیا و آماده می‌کند. لذا روشن است که عناصر جامعه در یک همگرایی سیستماتیک الزام دارند که در برابر یکدیگر و همچنین تغییرات درون جامعه، سازش و هماهنگی ایجاد کنند و با هماهنگی همه جانبه درون وجودی، به کلان شبکه هستی وابسته باشند. و هر انسان اجتماعی نیز بایستی آنقدر انعطاف جوهری داشته باشد که بتواند خود را با کلان محیط زیست سازگار نماید و برای حفظ خود در محیط شناور گردد. در این وضعیت است که هر فرد با همسازی و همبازی با دیگر افراد جامعه، ضمن پایش خود در جامعه، مدد شایانی به نظام سیستماتیک جامعه می‌نماید. و این چنین است که انسان با کنش‌های دو وجهی خود ضمن حفظ موقعیت و جایگاه خود در جامعه، اساس رشد و پیشرفت جامعه‌اش شده و خود و جامعه‌ی خود را یکسان به پیش می‌برد.

## نبود اندیشه و تفکر ساخت‌سازانه

تولید و ساخت دو وجه زایش و خلق جدیدها و نوین‌ها هستند. پس مشخص است که همانند نسل انسانی که با تولید مثل پایداری خود را ثابت می‌کند، جامعه نیز در فراگردهای زایش درون هویتی است که تکامل و تحول و همچنین رشد و توسعه را تضمین می‌نماید. ولی از آن جهت که سازه‌های ساختاری جامعه و کلیه‌ی پدیده‌های اجتماعی ریشه در ذهن انسان دارند و اذهان انسان‌هاست که کیفیت جامعه را شکل‌دهی می‌نماید، لذا نوع تفکر و شیوه اندیشه انسان‌ها در این فرایندها دخالت موثر و متقن دارند. هرچه افکار ذهنی و شعور مغزی فرد در بالاترین حد در بازه دانائی قرار گیرد و تولیدات ذهنی انسان رهیافت‌های ساخت‌گرایی مطلوب و بهینه داشته باشد، بالطبع اثرگذاری مفید و سودمندی بیشتری در جامعه برجا می‌گذارند. در واقع مفاهیم ساخت‌گرایی و تولید مطلوب‌ها برای رسیدن به جامعه پدram چیزی جز دستگیری به مظاهر نوین و مدرنیته نیست. واضح است که آرایه‌های گذشته‌گرا مربوط به گذشته هستند و ریشه جوهری در مدل نگرشی مبارزه‌جویانه دارند. زیرا که نگرش مبارزه‌جویانه نیز مربوط به انسان‌های گذشته است و امروز جامعیت مطلوب ندارد. با این حساب نگرش مبارزه‌جویانه به دنبال نمایه‌های گذشته‌گرا است و نگرش تعامل‌نگر و ساخت‌گرا تمامی مظاهر آینده‌گرایی را در نمایه‌هایی با صورت‌های نوسازی و نوزایی برای خلق سازه‌های جدید و تولید فرهنگ نوین رصد می‌کند. به همین خاطر با اطمینان

می‌توان گفت نگرش تعامل‌نگر و ساخت‌گرا دقیقاً آینده را پژوهش می‌کند و در این رهگذر تمامی هم و تلاش آدمی در این است که آینده را با بهترین وضعیت دریابد. زیرا که یقیناً آینده در دستان کسانی است که امروز را به بهترین صورت بسازند. آنانی که توانمندی نگرشی گذار از گذشته را بهتر درک نموده‌اند، پیروزمندان امروزند و آنان که امروز را بهتر آرایه‌گذاری کنند، بی‌شک دارندگان آینده خواهند بود. اینان کسانی هستند که به جای زمین مسطح، کوه را برای راه روی انتخاب می‌کنند و به قول ویکتور هوگو هر چه بیشتر بر بالای کوه می‌روند، چشم انداز فراخ تری را در می‌یابند.

## نگرش تعامل‌نگر و ساخت‌گرا<sup>۳</sup>

پارادایم هستی‌شناختی: همانطور که همه کس و همه چیز در این دنیا خلق شده‌اند و "نیاز و ضرورت" بستری وجود محسوب می‌شوند، بنابراین در این راستا هم هیچ فرقی بین تمامی انسان‌ها نیست و آحاد مردم یکسان متصور می‌گردند. اعتماد به مردم جان‌مایه‌ی این نوع تفکر است و افراد جامعه بنابر جوهره‌ی شخصیتی خودشان است که نقش اجتماعی پیدا می‌کنند. ضمناً هر فرد بنابر ماهیت فردی-اجتماعی خود (در کلیه طبقات اجتماعی) حق برداشت از این فضا را داشته و به همان نسبت در قبال مردم و جامعه مسئولیت مستقیم و غیر مستقیم دارد.

الگوی شناخت و درک: با وجودی که تعدد و تنوع آدمی عین حقیقت و واقعیت در وجود است، تنوع نظر و دیدگاه هم اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. و آنانی که توانمندی‌نخبگی مدیریت در بعد نظر و عمل را دارند، حق مدیریت اجتماعی را داشته و جفا است که اگر از راهکاره‌ی انصاف اجتماعی و حرمت‌گذاری اجتماعی خارج گردند.

آیین روش عملی: مردم هر اقلیم باید یاد بگیرند که با نمایه‌های مسالمت و بردباری اجتماعی همکاری و همزیستی را پیشه گیرند و اندیشه‌های ناب آزادمشی قابلیت پدram‌نمایی جامعه را دارند. اعتماد عمومی و مسئولیت اجتماعی جوهره‌ی چسبندگی جامعه در این نوع تفکر اجتماعی می‌باشند.

هدف نشانه: تعامل متجانس با دیگران و ایجاد جامعه متوازن و پدram با رفاه همه‌جانبه و رضایت‌عمومی.

بر خلاف نگرش قبلی که در میدان نظر و عمل، تنگنای نظر، خودخواهی و دشمن‌گرایی پیشه‌آنست و مبارزه با دشمن را مفروض عینی و ذهنی می‌داند. این نوع نگرش به تقابل و مبارزه اعتقادی ندارد و در فرایندهای ارتباط با پیرامون و محیط، سیاست تعامل و تعادل را پیشه می‌نماید. ضمناً دشمنی و خصم با هموعان انسانی در این دیدگاه اصلاً جایی ندارد و فرد متصف به این نوع نگرش، ساخت ابعادی نظام زیست را نه در مبارزه برای کسب بهترها و بیشترها برای جبهه خودی، بلکه با بهره از قابلیت‌های دانائی و دانشی درون اجتماعی در میدان رقابت بین فردی تقویت می‌نماید. این نوع نگرش، اعتقاد به

---

۳ - قبلاً در کتابی از نویسنده این دو نوع نگرش مجزا از هم بررسی گردیده‌اند و دو نوع نگرش مجزا از هم محسوب شده‌اند، اما در این نوشته در یک مفهوم نگرشی قرار گرفته‌اند. زیرا که مفاهیم نزدیک به هم داشته و قابلیت‌های مفهومی همگرایی را دارا هستند.

"حل" تضاد و تعارض در بستر گفتمان دارد و "دیگران و رقیب" را دشمن نمی‌داند. هر چند در نوع نگرش مبارزه‌جویانه، میدان جامعه بستری برای ابراز دشمنی با مخالفان می‌باشد، ولی در نگرش تعامل‌نگر و ساخت‌گرا میدان جامعه بستری برای رقابت سالم و مسالمت‌آمیز است. نگرش مزبور با اجتناب از ستیز و خصم‌گرایی، سیاست سازگاری و انعطاف‌کنشی را برگزیده و تسامح و تساهل را در محیط زیست و اجتماع پهن می‌کند. در این وضعیت جامعه با ایجاد سیاست‌ها و برنامه‌های ابتکاری و دانش‌مدار، تعامل تعادلی و متناسب با مجموعه ذینفعان و غیر ذینفعان برقرار نموده و مناسبات اجتماعی سازگار و به دور از مبارزه و یا حتی تعارض را دنبال می‌کند. این الگوی نگرشی وجود و بروز هر گونه اختلاف و تضاد در جامعه را به عنوان "واقعیت اجتماعی" و از الزامات جامعه پذیرفته، اما بستر جامعه را میدان جنگ و مبارزه تلقی نموده و در پی مبارزه نمی‌باشد. در این وضعیت برای حل مسئله و مشکل با ایجاد راهکارهای عقلانی و منطقی، نه تنها به نیستی و نبود دیگران فکر نمی‌کند، بلکه کوشش می‌نماید برای پیشبرد اهداف در حد اعلا از اندیشه‌ها و نظرات افراد "همگن و غیر همگن" با خود بهره‌گیرد. در این فراگرد اجتماعی میدان جامعه عرصه‌ای از تضارب و تقابل اندیشه‌های افراد سنجیده می‌گردد و با واقع‌بینی در بستر است که به طرح سیاست پرداخته می‌گردد. نگرش تعامل‌گرا در بستری از قدرت درونی و ذهنی و در آرایه‌ای از آرامش که به جهت سازگاری با محیط بدست آورده، کنش‌های نرم و عقلانیت را به میدان عمل منتقل می‌نماید. این نگرش نگاه امیدوارانه به بستر عمل داشته و در برابری از نگاه آرزو به آینده، عمل‌گرائی نتیجه‌مند و هدف‌دار را در متن جامعه پی‌ریزی می‌نماید. همین کنش‌های عمل‌گرا با ذهن فعال، الگوها و مدل‌های ساخت‌گرایانه و نوینی را برای حوزه‌های زیست و عمل پرورش می‌دهند. در این وادی با دربرگیری ذهن توانا و کنش‌های فردی - گروهی توانمند اجتماعی، دانش و تجربه افراد در بستری از تبادل بین فردی قرار گذاشته و دانش و علم اجتماعی را به منصفه عمل و ظهور می‌رساند؛ تا ترتیب یک فرایند ساخت یا اصلاح را بازسازی میدانی نماید. بازتاب این نوع نگرش و اثر آن در اجتماع بدیهی است و همانند نگرش مبارزه‌جویانه رد و اثر بر جا می‌گذارد. این مطلب بدان معناست که این نوع نگرش، اثراتی جدی، خطدار و قابل ملامت در جامعه جاری و ساری می‌نماید. منتها دو نگرش مبارزه‌جو و تعامل‌گرا، بر اساس دو ماهیت و کنش متضاد تقابلی، دو اثر متضاد و متقابل نسبت به هم بر جای می‌گذارند.

## ساخت‌گرایی

الگوی نگرشی طرح شده در بالا دو وجه کنشی - ساختاری را دنبال می‌کند. کنش تعامل‌گری رفتارهای مطلوب روانی - اخلاقی افراد جامعه را بازتاب می‌سازد و کنش ساخت‌گرایی نشانگر ترتیب‌گذاری و تشکیل‌نمایی ساختار نظام اجتماعی می‌باشد. البته در واقعیت ملامت اجتماعی، مبارزه‌گرایی ریشه در عوام‌گرایی و عملکردهای توده‌واری بدون تعقل و تفاهم دارد، اما تعامل - ساخت‌گرایی بر بسترهای نخبه‌گرایی افراد خواص دلالت دارد. این نوع نگرش اختصاص به خواص و نخبگان ساخت‌گرا دارد و نگرش عمومیتی یا توده‌واری در بستر جامعه ندارد. اگر چه نوع نگرش مبارزه‌گری عمومیت گسترده در بین مردم دارد و مردم عامی معمولاً در این نوع نگرش و نگرش خنثی (این نوع از نگرش در بخش بعدی توضیح داده خواهد

شد) گرفتار هستند، ولی نگرش تعامل‌گرای ساخت‌گری نگرشی با بافت گسترده در جامعه نیست. این نوع نگرش برخلاف دو نوع نگرش مورد بحث که ماهیت عوام‌گونه دارند، نگرشی خاص‌گونه و مربوط به دانایان جامعه است. نگرش در این الگو احترام به انسانیت و بهره از فلسفه انسان‌گرایی، انسان دوستی و تفاهم با دیگران است. این الگوی اخلاقی - رفتاری با احترام به الگوی نفع‌همگانی، برای مقام اجتماعی همه این‌ای اجتماع ارزش قایل می‌باشد و منافع آحاد اجتماع را تامین می‌کند. بر خلاف مبانی نظری الگوهای نگرشی "مبارزه‌جو" و "خنثی" که مناسبات و معادلات اخلاقی و رفتاری متباین و متضاد با یک نظام ساخت‌گرا را برای جامعه‌ی انسانی دارند، جوهره‌ی الگوی نگرشی ساخت‌گرا در یک هم‌راستایی افقی و موازی با الگوی نگرشی تعامل‌گرا، الگوهای رفتاری و عملی ذیل را طرح‌ریزی نموده و در نظام مناسباتی اجتماع مطلوب سیلان می‌یابد:

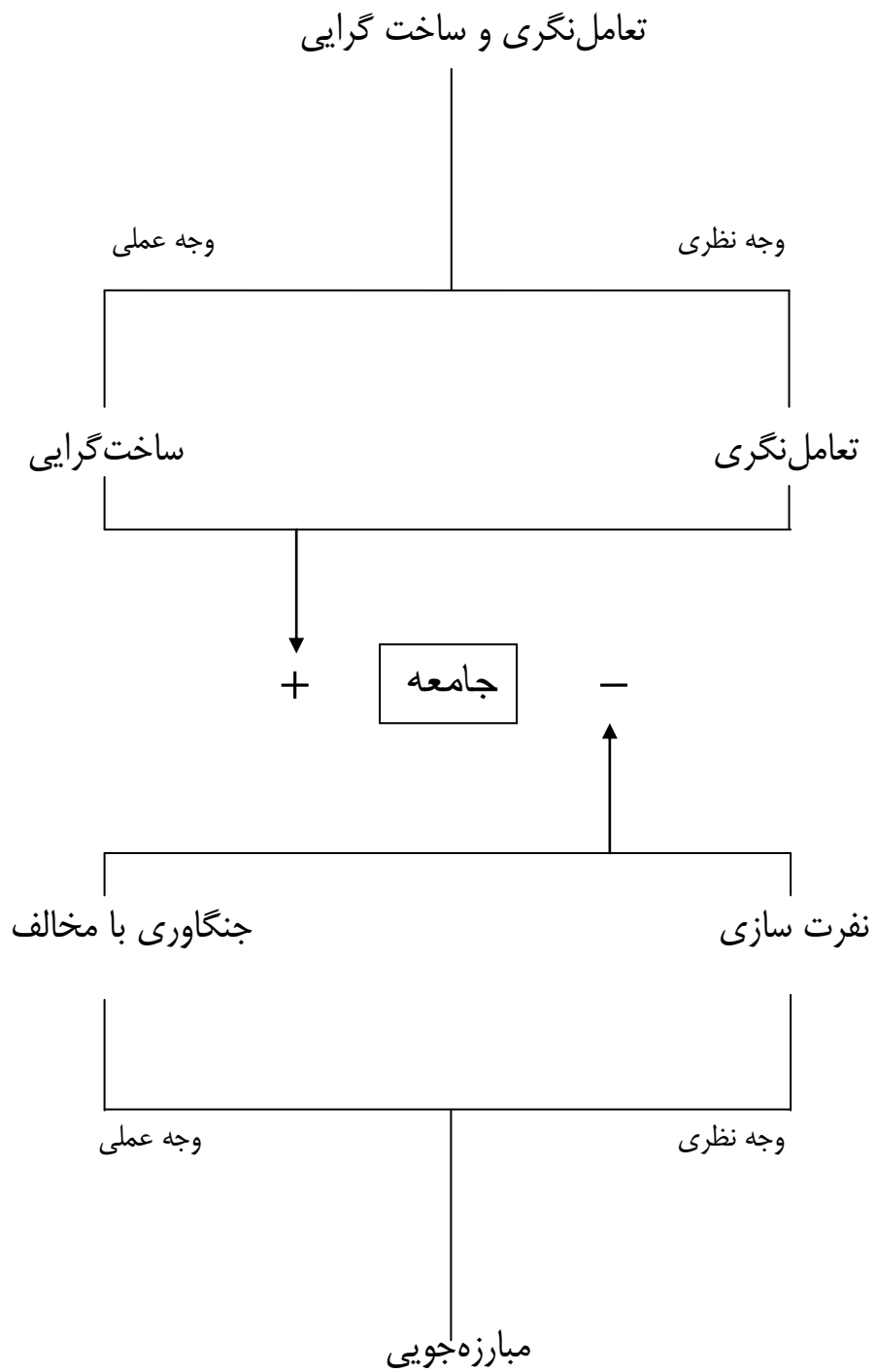
- چون قایل به زیست "اجتماعی و گروهی" است، لذا به جای توجه به منافع فردی، منافع گروهی را می‌پذیرد و به الگوی زیست مسالمت با دیگران عمل می‌کند.
- در حوزه‌های تضاد و تعارض بین فردی در اجتماع، گونه‌گونی فکر و نظر را به تضارب اندیشه‌ها می‌سپرد؛ و در راه ساخت جامعه به نظریات ساخت‌گرای بهینه توجه و احترام می‌گذارد.
- جسارت و بی‌باکی انسانی، نماد جوهری این الگو است که با پذیرش بی‌پروایانه همه عناصر مخالف خودش و نظرات خصمانه (ولی ساخت‌سازانه) کنده شدن از "امروز و اینجا" را تمرین نموده تا مطلوب‌ها و آرمان‌های پدram را در افق جستجو نماید.
- به جهت دارا بودن نگرش مسالمت و اندیشه‌ی سالم‌گرا، از "حل تعارض" در فرایندهای اندیشه و ذهن استقبال می‌کند و منفعت فردی را در نابودی و طرد دیگران نمی‌بیند.
- ضمن اینکه دیگران را دشمن نمی‌پندارد، بلکه کوشش وافر دارد تا از اندیشه‌های نوگرایانه و دگرگرا استفاده شایان برده و بسترهای مشاوره را در تمامی امور جاری نماید.
- اگر چه نقطه ثقل نگرش مبارزه‌جویانه ایجاد و نمایش خصم در تمامی متن جامعه می‌باشد، اما در حوزه نگرشی تعامل‌نگر و ساخت‌گرا، رقابت سازنده و مسالمت‌گرایانه نقطه ثقل تمامی ارتباطات جامعه‌ی است.
- هر چند نکته بارز نگرش تعامل‌گرا، مشاوره با افراد همگن است. اما در نگرش ساخت‌گرا، فرایند مشاوره گسترده‌ی ابعادی یافته و بهره‌گیری از دانش و تفکر افراد "ناهمگن" نقطه روشن این نگرش است.

البته خاطر نشان می‌شود که تعامل‌گرایی و ساخت‌گرایی در دو وجه تجریدی و مجزا، همگرایی ذاتی با هم ندارند و تعامل‌گرایی قطعاً به ساخت نمی‌رسد. زیرا که روح عملی - نظری "تعامل" صرفاً تحرکی تفاهم‌گرا و انعطاف‌نگر است، ولی مشخصاً ماهیت ساخت‌گرائی ندارد. اما رابطه تعامل با پدیده‌ها در همراهی با نگاه ساخت‌سازانه است که انعطاف درونی - روانی فرد را به ایجادسازی و ساخت پدیده‌های همسان و مفید در جامعه رهنمون می‌نماید. منظور این است که تعامل‌گرایی

فردی تحرکی سازش کارانه با دیگر مردم را مفهوم سازی می‌نماید. اما ساخت‌گرایی در گامی جلوتر، جنبشی جوششی و جسارت‌مآبانه است که گستاخی و بی‌پروایی تحرکی را آثارسازی می‌نماید. بنابر این دو رویکرد تفاهم و تحمل دیگران (برداشت از نگرش تعامل‌گرایانه) و جسارت و گستاخی (برداشت از نگرش ساخت‌گرا)، یک حرکت تپنده‌ی جسورانه و شجاعت بدعت‌گزاری را برای برپایی نوسازی و نوزایی در جامعه هویدا می‌نماید. به هر روی دو عنصر مفهومی "تعامل و ساخت" در یک تحرک موازی و در ادامه هم، یک همراستایی هم‌نواز را طی نموده و به دلیل ساختار درونی در جهت تکامل‌سازی جامعه، از نگاه نظری- عملی با دو الگوی دیگر (مبارزه جو و خنثی) ضدیت کامل دارند. می‌توان گفت که تعامل و ساخت دو الگوی تکمیل‌کننده بوده و راندمان کنشی بسترهای جامعه را به نتایج اثربخش و سودمند می‌رسانند. یعنی نگرش ساخت‌گرا در امتداد با معادلات تعامل‌گرایی، راه را برای رسیدن به اهداف واقعی همورا می‌کند. توضیحات فوق بدین معناست که هر چند الگوی تعامل‌گرایی با اینکه ماهیت ضد ارزشی و ضد انسانی ندارد ولی در حالت تجربیدی و مستقل ذاتا ماهیت ساخت‌گرایی نیز نداشته، لذا در صورت اختلاط این دو مفاهیم عنصری، ساخت جامعه مطلوب دور از دسترس نبوده و امکان برپایی نظام رضایت و رفاه عمومی در چارچوب ساختار پدرا م عمومی حتمیت می‌یابد.

از آن جهت که این نوع الگوی نگرشی با هر نوع محدودیت‌سازی و ممنوعیت‌گرایی بسترهای زیست مخالف است، لذا آزادی انسان‌گونگی را به متن جامعه راه می‌دهد و در راستای بالندگی و پویایی بسترهای میدانی جامعه، شوق و کوشندگی هویت ساخت را در بستر جامعه تسهیل می‌کند و کلیه پدیده‌های الزامی و نیازی جامعه را در یک ساختار یک‌چارچه متوازن و متجانس، هم‌هدف و یک‌گرا در جهت آفرینندگی و آبادانی همه جانبه هدایت می‌کند. با تاسف باید گفت که شرفیایان به معنای عام و ایرانیان در معنای خاص، همیشه از کمبود این نوع نگرش در جامعه نخبگان خود ضربات و آسیب‌های جدی دیده‌اند. و با تاسف باید گفت که در کاستی‌سازی نمایه‌های ممنوعیت و محدودیت در راه ساخت‌سازی اجتماعی نیز کمتر تلاش داشته‌ایم.





شکل - ۲: اثرمندی دو نگرش انسانی مبارزه جویی و تعاملنگری - ساخت گرایی در جهت سازی جامعه

## نگرش خنثی

پارادایم هستی‌شناختی: نظرگرایی خاصی ندارد و تابع الگوهای تئوریک موجود و غالب در جامعه، بنایی برای مخالفت با الگوهای پارادایمیک غالب ندارد. بر اساس تفکر "تابع بودن" است که معمولاً رد و اثری در جامعه ایجاد نمی‌کند. "بلی-گویی" بدیهی‌ترین گفتمان این نوع نگرش در ارتباطات اجتماعی است و میانه‌ای با "نه‌گویی" ندارد.

الگوی شناخت و درک: ابرام و اصرار نظری و دیدگاهی در هیچ مورد خصوصاً در امور سیاسی-اجتماعی ندارد. هر که و هر چه در ملکه‌ی قدرت است، او نیز به رسمیت می‌شناسد و با قاعده‌های قدرت و نظام موجود انطباق تام دارد.

آیین روش عملی: تابع محض شرایط و موقعیت موجود بوده و ضمن اینکه کنش‌های خاصی را دنبال روی نمی‌کند، بلکه سعی دارد با پیروی و تبعیت کامل از آنچه بر او حاکم است، هیچ اقدام تعارضی و تمارضی انجام ندهد تا به منفعت حداکثرها برسد.

هدف نشانه: هدف خاصی ندارد و قصد دارد با تابع بودن کامل، به امیال و مقصود برسد.

دو حوزه نگرشی قبلی (مبارزه جو و تعامل‌نگر - ساخت‌گرا) عرصه‌ای از تضاد و تعارض هویتی با یکدیگر دارند. ولی در یک نظام اجتماعی ابعادی، دو گونه نگرش خنثی و مبارزه جویانه در بین مردم پخش می‌باشند و مردمانی با ویژگی‌های تفکری و نگرشی فوق‌را زیاد داریم و نگرش‌های کثیر و غالب را در اجتماع تشکیل می‌دهند. هر چند دو نوع نگرش قبلی حوزه-های عمل‌گرایی مجزا و مخالف دارند، اما ماهیت کارکردی و عمل‌گرایی فعال را عرضه می‌نمایند. اما نگرش خنثی و بی‌اثر به جهت عامل نبودن به تحرک جهت‌دار و خاص، ماهیت پراکتیکی اجتماعی برای باز نمود رد و اثر در جامعه نداشته و عرصه‌های کنشی خاص و ویژه‌ای ایجاد نمی‌کند. ولی به هر روی همین کنش خنثی و بی‌اثر هم نوعی کنش محسوب می‌شود و به عنوان یک وجه عملی، باز نمود خاصی در بین مردم دارد. نگرش خنثی با ماهیت بینابینی و میانه در بین دو نگرش قبلی، ماهیت مبارزه و رزم صرف و یا تعامل اثرگرایی قطعی ندارد. بلکه کنشی بی‌خاصیت و تابع است. ماهیت وجودی و اثری این نوع نگرش در متن، همان تصور عدد صفر در پیوستار اعداد است که نمودی از هیچ می‌باشد. افراد برخوردار از این نوع نگرش، تابع شرایط و وضعیت موجود و مبانی فشار و تهدید می‌باشند. این که مبانی فشار و تهدید چه ماهیت وجودی و عاملی دارند مهم نیست، ولی آنچه که در ایجاد این وضعیت اهمیت وافر دارد این است که به هر صورت افراد خنثی تابع مبانی خاص هستند و در دایره تعیین شده از طرف مبنا و عامل تحرک دارند. در بعدی دیگر و در نقش کارکردی «مدیریت در جامعه» می‌توان این افراد را مدیران بی‌اختیار دانست که تحت تابعیت و دامنه عامل یا اشخاص و یا دیگر منابع قدرت، اقدام‌گر و عامل اجرا معرفی می‌شوند. این مدیران بدون داشتن شایستگی و خط و جهت، کمترین اثر را در حوزه مدیریت خود دارند و بر مبنای سیاست‌های از پیش تعیین شده و دستورات مافوق، جریان اداری و

عملی خود را طی می‌کنند. به دلیل اینکه این نوع نگرش اثر و رد کمی دارد، شاید بتوان گفت، نه تنها مفهوم ماهیتی ساخت‌گرایانه نداشته، که حتی مفهوم تخریبی مانند نگرش مبارزه‌جویانه نیز ندارد. یعنی این نوع نگرش نه می‌سازد و نه تخریب می‌کند. ولی در هر حال با ماهیتی که دارد، واماندگی و در جا زدن را در جامعه ساری نموده و چون اسبابی در جهت پیشرفت و رشد نیست، در دراز مدت نوعی تخریب و انهزام یا لوث‌شدگی را به درون جامعه منعکس می‌نماید. "روزمرگی و باری به هر جهت" نقطه ثقل ماهیتی این نوع نگرش است و مردمانی با این نوع نگرش، افرادی بی‌هویت تلقی می‌گردند که در تحرکات عملی-اجتماعی بی‌هدفی نمود اصلی در راهکارهای آنان است. نقطه مزیت این افراد همانا بی‌خطر بودن آنان و گوش به فرمانی آنان است و لاغیر (در مثل: کبریت بی‌خطر هستند). افرادی با این نوع نگرش، چون کسب شرایط بهتر و جدید را دارند لذا مدح و ثنای مافوق و بله قربان‌گویی، زبان ساختاری و ماهیت عملی آنان است. و چون نقش موثری در جامعه ایفا نمی‌کنند، بنابراین بودن و نبودن آنان هیچ مفهومی ندارد. و چه بسا با همگرایی و همکاری با قشر مبارزه‌گران و عملی تحت اختیار ایشان، تاثیر تخریبی اجتماعی برجا بگذارند.

## مقایسه سه مدل نگرش

سه نوع نگرش فوق سه خط‌راه و جهت و سه مدل ذهنی-نگرشی را در جامعه سیاهه می‌نمایند. هر کدام از آنها برنامه‌ها و سیاست‌های خاصی را برای کارراه‌های عملکردی خود دارند. ولی با شرحی که در مقابل هر کدام قرار گرفت، بی‌شک نگرش تعامل‌نگر-ساخت‌گرا مناسب‌ترین و بهترین الگوی نگرشی-عملی برای ساخت، اصلاح و تحولات مثبت می‌باشد و این مدل از ساختار نظری و عملی، استراتژی‌های مدیریت اجتماعی را سمت و سوی مطلوب می‌دهد و می‌توان گفت با وجود این نوع الگوی نگرشی ذهنی-نظری به اثربخش‌ترین مدل در ساختارریزی جامعه می‌رسیم. مدل نگرشی "تعامل-ساخت‌گرا" ماهیت ساخت و تغییر اصلاح‌گرا دارد. علیرغم الگوی "مبارزه‌جویی" که در پی ساخت و خلق خصم در ماهیت-های فکری و بستری خود است و همیشه در همه حال و در همه جا بر شَبَه وجودی دشمن تکیه دارد (توهم توطئه)، این مدل مطلقاً در اندیشه دشمن‌تراشی و دشمن‌نمایی نیست و فارغ از هر گونه توهم توطئه از طرف دیگران، اندیشه ساخت و اصلاح مثبت‌گرایانه دارد. این دو مدل ماهیت متقابل نسبت به یکدیگر دارند و دو روش، پیمایش و همایش ضد همدیگر را دارا می‌باشند. ساختار این دو نگرش انسانی از نظر محتویات درونی و مبانی نظری اختلافات بنیانی دارند و ماهیت‌های پارادوکس نسبت به هم دارند. اما بر اساس نظام مفهومی و عینیت‌ریزی شناخت‌شناسی در جامعه، این دو نگرش انسانی-اجتماعی مبانی نظری متفاوتی داشته و مبانی عمل متفاوتی را نیز پی‌ریزی عینی می‌نمایند. از همین منظر و ریخت‌ریزی مناسبات درون اجتماعی و از همه مهمتر عنصر ارتباطات بین مردمی، این دو مفاهیمی متضاد و جداگانه را پایه‌ریزی می‌کنند. نگرش مبارزه‌جویانه اصطکاک و تصادم و اما تعامل-ساخت‌گرا مفاهمه و مسابقه را مفهوم‌ریزی می‌کنند. یکی دشمنی و تعارض شدید و دیگری دوستی و رقابت سالم را به جامعه سوق می‌دهند. همانطور که این دو عنصر متعارض و پارادوکس دو رفتار اجتماعی و کنش‌واری انسانی متضاد را به جامعه تزریق می‌کنند، در نتیجه دو فرهنگ اجتماعی-انسانی دقیقاً

متفاوت و قاعدتا ضد هم را پی‌ریزی می‌نمایند. باید دانست که "رقابت" عنصر جوهری در نگرش تعامل - ساخت‌گرا و "دشمنی" عنصر ذاتی در نگرش مبارزه جویانه است. سازه‌واژه "رقابت" مفاهیمی همچون، همزیستی، تعامل‌سازنده و ساخت‌سازانه را در جامعه پایه‌ریزی می‌نماید، اما سازه واژه "دشمنی" مفاهیم ستیز، تخریب، وهم‌نگاری، بی‌تحملی و حذف دیگران را بستر ریزی می‌کند. مفاهیم واژگان جستجو و کاوش در نگرش مبارزه‌جو، یافت دشمن و افراد رقیب و معارض است. ولی در نگرش تعامل - ساخت‌گرا جستجو و کنکاش مفاهیم یافت اندیشه‌ها و انگاره‌های نوگرا و دگرگرا در بین افراد ناهمگن با خود است. ماهیت مدل تعامل - ساخت‌گرا آکنده از کنش‌ها و اثرات مختلف است و نمی‌توان قابلیت و ظرفیت "خنثی" را بر آن نهاد. این مدل برای تمامی عرصه‌های مدیریت اجتماعی و رفتارهای افراد برنامه داشته و چون هویت جنبش در درون مایه و ذات دارد، لذا بر تحرک دایمی نظر داشته و نمی‌تواند بر بستر بی‌اثری و غیر سودمندی طی کند.

با آنکه در علم مدیریت امروز نگرش‌های مبارزه‌جو و خنثی رد گردیده‌اند و جایی در بین رویکردهای علم مدیریت ندارند، اما مدل نگرش - مدیریت "تعامل‌نگر - ساخت‌گرا" با مفاهیم ترسیمی از منظر نویسنده، همان مدلی است که امروزه در بین کارشناسان علم مدیریت جای پای دارد و نخبگان علم مدیریت این مدل را اثرگذار و پویا تلقی می‌نمایند. ولی باید در نظر داشت همانطور که مدل تعامل‌نگر - ساخت‌گرا افراشتگی هارمونیک و بالندگی نتیجه‌گرا را به جامعه تزریق می‌نماید، شاخص‌های زیر نیز عمده عناصر حایل بین مفاهیم تعامل‌گرایی با ساخت‌گرایی می‌باشند:

- نگاه تعامل‌گرایانه فقط عناصر همگن در حوزه نگرشی خود را قبول می‌کند و یاران هم‌تا و هم‌سا را در دایره فکری خود می‌پذیرد. اما نگاه ساخت‌گرا قالب‌شکنی می‌کند و ساختاری فرای خود را می‌سازد. در این نوع مدل نگرشی عناصر همگن و غیر همگن در دایره خودی جای دارند و هیچ فرد انسانی در دایره غیر خودی و در سمت خصم قرار نمی‌گیرد.

- چون در نگرش مبارزه‌جویانه فرایندهای استدلال - استنباط - استنتاج در تعاملات و تناسبات قضایا و موضوعات کمتر جایی دارد و فرد مبارزه‌جو در نظام فکری خود از عناصر ستیز و رزم استقبال بهتر و بیشتری دارد، لذا در شرایط ایجاد مشکل و در تعارضات با دیگران، از کارکردهای دانایی - ذهنی در حل مسایل و مشکلات دوری جسته و با این تصور که طرف مقابل یا همان دشمن «مقصر و صورت مسئله است» لذا تصمیم به حذف و نابودی بدخواه می‌گیرد. این عمل ستیزه‌جویی و نابودسازی دقیقاً همان نگرش مبارزه‌جویانه در نزد فرد است.

- اساساً در حوزه نگرشی مبارزه‌جویی "دیگران و هم‌نوعان" تقصیرکارند و "خود من" مباح و پاک از هر نوع آلاینده‌گی می‌باشم و مبارزه و جنگ راهکار حل معارضه می‌باشد. ولی در حوزه نگرشی تعامل - ساخت‌گرایی "من" عامل اشکالات و ناکارایی‌ها هستم و لازم می‌نماید با یارگیری و بهره‌مندی از "دیگران" دامنه دانایی و کارایی افزونه وسیعی یابد و با هم افزایی منابع و نیروهای موجود، کارآمدی بهتری نصیب شود.

- زیبایی‌سازی و آرایه‌نمایی نیکو و شکل‌بسترها و آراستگی عناصر، جان مایه هویت نوع نگرش ساخت‌گرا هستند. اما نگرش مبارزه‌جویانه چون ماهیت تخریب‌گرایی و بی‌نظمی را در درون مایه دارد، لذا آرایندگی و پیرایگی بسترها را در نظر نداشته و احتمالاً شلختگی و بی‌انضباطی عناصر بستری را باعث می‌گردد.
- با وجود قالب‌گیری نگرش تعامل - ساخت‌گرایانه در جامعه، حضور مردم در بسترهای جامعه رعایت می‌گردد و با وجود ریخت‌ریزی جامعه‌مدنی و جامعه‌پذیری همه جانبه مردم، رژیم سیاسی از دخالت در بسترهای مردم‌گرایانه جدا خودداری می‌نماید.
- بازتاب نگرش تعامل - ساخت‌گرا در جریانات زیست بشری همانا زایش امید و زنده بودن است، اما نگرش مبارزه-جویی بنابر ماهیت عملکردی خود امید را فقط به شرایط و افراد خاص می‌سپارد و در نتیجه ذاتاً مردگی و نابود شدن را تداعی می‌کند.
- دانایی ذهنی، جسارت تفکری و تخصص حرفه‌ای جوهر ذاتی در نگرش ساخت‌گرا هستند. این نگرش دقیقاً برخلاف نگرش مبارزه‌جویانه است و زور بازو و سلاح مخرب اساس پدیداری قدرت محسوب نمی‌شوند.
- از آن جهت که نگرش ساخت‌گرا به تمامی نظرات حتی مخالفان اعتقاد دارد، لذا ابتکار و خلاقیت خمیرمایه این نوع نگرش هستند و افراد را بنابر درون مایه ارزشی آنان طبقه‌بندی می‌کنند.
- مدیریت یکپارچه و همسان‌سازی کلیه فراگردهای مدیریتی، هویت‌گرایی مدیریت در نوع نگرش تعامل-ساخت-گرا است و از درهم‌ریزی امور و یکجانبه‌گرایی بشدت خودداری می‌نماید.
- بر مبنای نگرش تعامل - ساخت‌گرا، نگاه تسامح و تساهل بر همه عرصه‌های فعالیت و نگرشی مردم بر قرار می‌باشد و سخت‌گیری‌های بی‌مورد و خشونت‌های بستری را بر نمی‌تابد.
- جوهره‌ی نگرش ساخت‌گرا خروج از بسترهای موجود است، بنابراین به خوبی به "ساخت و اصلاح" می‌رسد.
- نوزایی و بازآوری اندیشه و نظر و نیز نوسازی و نوگرایی بستر و عمل، از مضامین نگرش ساخت‌گرا هستند.
- نگرش ساخت‌گرا چون به چالش اعتقاد دارد، لذا به آسانی به بسترهای نوین و جدید دست پیدا می‌کند.
- عناصر یادگیری و یاددهی و آموزش در این دو نوع نگرش متفاوت و معارض می‌باشند. نگرش مبارزه‌جویی عناصر بدبینی، خصم‌تراشی، بی‌اعتمادی، مقصرسازی، فتنه و اما نگرش تعامل - ساخت‌گرایی عناصر دوستی و مودت، همکاری و همکناری، کمک و یاری، مفاهمه و مبادله را جریان‌سازی می‌کنند.
- جوهره‌ی مبارزه‌جویی قوه‌ی دافعه و جوهره‌ی تعامل - ساخت‌گرایی قوه‌ی جاذبه را در نزد انسان تقویت و جاری می‌نمایند.

اثرات میدانی	رابطه ذینفعان نسبت به هم	ویژگی ها و مختصات	رویکرد نظر و عمل
چون مردم عامل اصلی نیستند لذا در هر وضعیت برد از آن مسئولین و مراکز قدرت است	<b>برد- باخت</b>	- ایجاد تعارض و تضاد دایم بین مردم - انحصار وحل تعارض با حذف دیگران - عدم قابلیت فردی برای حل مسئله و دیگران را عین مسئله دانستن	<b>نگرش مبارزه جو</b>
در این وضعیت مردم منفعت منصفانه و مناسب برداشت می کنند و برد با صورت عادلانه در جامعه توزیع و پخش می گردد	<b>برد- برد برد- باخت</b>	- تضاد و تعارض واقعیات اجتماعی هستند - معتقد به حل مسئله و تضاد - بهره از نظر و تفکر دیگران - دانائی فردی و تخصص حرفه ای - تحول گرا، نوزا، دگرنگر، اندیشه ساز - بهره از دانش، علم و تکنولوژی روز و مدرن در ساخت آرایه های جامعه	<b>نگرش تعامل نگر ساخت گرا</b>
در میدانی از هرج و مرج برد و باخت بسته به شرایط تقسیم می گردند	<b>باخت- باخت برد- برد برد- باخت</b>	- وابستگی حتمی به مافوق و شرایط - بی اختیار و تسلیم محض شرایط - نگرش غالب در جامعه	<b>نگرش خنثی</b>

شکل - ۳ : ترسیم وضعیت برد و باخت بین مردم و حاکمان در شرایط نگرشی سه گانه در جامعه

## شیوع نگرش مبارزه‌جویی در ایران

به راستی باید گفت و پذیرفت که این دیدگاه و نظرگاه دست از جوامع بشری بر نمی‌دارد و در هر دوره و هر عصر با ترفندهایی خاص و ویژه که برخاسته از فرهنگ قومی و ملی است، کارگشایی کرده و خود را بر بستر زیست مردمی تزریق می‌کند. اینکه این حوزه نظری بسیار کاربردی است و توده‌ها آن را به سادگی قبول می‌کنند، سازگاری ماهیت آن با میدان سرتاسری سیاره زمین است. هزاران سال است که بشر بر روی این کره خاکی می‌جنگد و مبارزه روزمره داشته است. این نگرش مختص به اقلیم و قومی خاص نیست و یقیناً فراگستری در سطح جهان دارد. لذا همانطور که می‌توان این نوع از نگرش را در همه جوامع مشاهده نمود، ایران‌زمین نیز از این قاعده مستثنی نبوده و این معادله نگرشی ریشه در کلان فرهنگ ما ایرانیان نیز دارد. این نگاه و دیدگاه مربوط به یک دوره مشخص و ویژه نیست. بلکه مقوله‌ای کلان مسئله در طول تاریخ ایران برای حداقل هزاره‌ی اخیر است. با همراهی تمدن‌ایران زمین با تاریخ کلان و عینیت‌یابی تعارضات و تنازعات بسترشکن در بین انسان‌ها در همه اقلیم، ما ایرانیان نیز از قدیم تا امروز در این راه‌واره‌ها و قاعده‌ها گرفتاریم و با این مفاهیم زندگی می‌کنیم. صدها سال است که بدسگالی و کژرفتاری که از تفکرات مبارزه‌جویی ریشه گرفته‌اند، زندگی ما را جنگ اندود نموده‌اند و حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری دراز مدت در ایران ماحصل همین نوع از نگرش می‌باشند.

ولی با تمام تفصیلات ذکرشده، تاریخ یکپارچه و سرجمع نیست که همه ملل یک‌گونه تاریخ‌سازی کنند و تمدن‌ها نیز هم‌گونه باشند. بلکه هر بومی و هر قومی بنابر بینش و نگرش خود از زندگی، راهی خاص را پیموده و جزیره‌ای مجزا از دیگر جزایر در بستر تاریخ شمرده می‌گردد. هرچند تاریخ کلان جریانی محتوم و سلسله‌وار است و تمدن‌ها در یک کانال جبرگونه حرکت می‌کنند، ولی با این حال دخالت بشر اثرگذار است و آدمی در جهت‌دهی تاریخ دخالت جدی دارد. براین اساس است که برخی ملل راه خود را از جبر محتوم جدا کرده‌اند و جهشی تاریخ ساز برداشتند. برخی از گروه‌های انسانی و اقلیم زیستی با عبور از جنگ‌گرایی و مبارزه‌گری در بین خود، طرحی نو از زندگی را پرداخته کرده و با فاصله‌گیری از ظواهر جاهلیت و دگماتیسم، «اندیشه‌های دیگرگرا» با مفاهیم تفاوت با اندیشه‌های روز را زایش نموده‌اند. آنان با تخطئه و گذار از اندیشه‌های مبارزه‌جویانه و جنگ‌ستیزانه که چیزی جز تخریب و انهدام را بر بستر زمین تحمیل نمی‌نمایند، امروز به حوزه انسانیت‌گرایی نوین و ساخت‌سازی تمام ابعادی پای گذاشته‌اند و با اقدامات مردم‌سالارانه نه تنها میهن و ملیت خود را ارتقاء همه جانبه داده‌اند، که حتی با گذاردن عقلانیت و استدلال منطقی در حوزه‌های زیستی، انگاره‌های نوین منعطف با زمان و مکان را به هستی و وجود زیست‌خلانیده‌اند. بسیاری از ملل با بازگرایی در همه امور زیست و بازبینی در حوزه‌های نظر و عمل کلان ملی، فرگشت عمقی و سرتاسری را در جامعه خود افراشته‌اند و اساس تحول جامعه خویش شده‌اند. بسیاری از تمدن‌هایی که در گذشته نشان از پیشرو بودن داشتند و جایگاه رخشانی در پازل جهانی نداشتند، امروز را در دست گرفته‌اند و پیشران نظام جهانی گشته‌اند. آنان بدین دلیل در این جایگاه والا قرار گرفته‌اند و نقش‌بازی اثرگذار دارند، که نظرگاه دیرینگی را کنار گذاشتند. آنان نگاه و تفکر مبارزه‌جویی و ستیزه‌گری اجتماعی را فراموش کرده‌اند و با تولید فرهنگ

مسالمت و آشتی و قرار دادن ابتکار به دستان مردم، نه تنها سالاری مردم را در بستر جامعه تثبیت نمودند، بلکه جامعه خویش را با ابزار و تجهیزات مدرن و به روز، به نیکبختی عمومی رسانیده‌اند. این مهم حاصل نگردیده، مگر با تغییر در نگرش فرهیختگان اجتماعی و تدبیر آنان برای تحول همه جانبه در تمامی وسعت زندگی. آن ملل انگاره‌های گذشته‌گرا را به دره تاریخ ریختند و نوگرایی در زمان را در آغوش گرفتند. ولی ما ایرانیان چنین نکردیم. با آنکه سعی نمودیم در بسیاری امور از ایشان تقلید کنیم و مهندسی کپی‌برداری را بکار بندیم، ولی مسلماً نباید توفیق می‌یافتیم و نباید راه به جایی می‌بردیم. چراکه توسعه و رشد تمدنی با پیروی صرف و عاریه نمودن الگو از دیگران به دست نمی‌آید.

اگر از زمانه‌ی پارسیان و پارتیان و ساسانیان که به دوران کهن تعلق دارند بگذریم، سلطه‌ی ناجوانمردانه و مستبدانه‌ی امویان و عباسیان دوران سیاهی را برای ایران رقم زد. ضمن اینکه در این دوران ضدیت و تعارض با دودمان‌های اموی و عباسی یک کلان استراتژی ایرانی بود و جنبش‌های ملی-علوی نیز حاصل این فرایند بودند، ولی به جهت نبود اعتماد در بین مردم نیز نگرش و فرهنگ مبارزه در داخل ایران نهادینه گردید. در فضای اعراب و وحشت مردم یکدیگر را باور نداشتند و هر کس دیگری را دشمن خودش فرض می‌نمود. اما اگرچه با ورود مغولان بازهم اتحاد نسبی در کشور برقرار شد، اما نتیجه‌ای برای برچیده شدن فرهنگ مبارزه در ایران نداشت. چراکه به جهت گستردگی سیطره‌ی مغولان بر یک چهارم تمدن انسانی در آن زمان (چین، روسیه، ایران، خاورمیانه، اروپای شرقی و قسمتی از اروپای مرکزی) امکان تمرکز یافتگی قدرت در کشور ایران نیز ممکن نبود. البته به واقع مغولان نیز همانند امویان و عباسیان ایرانی نبودند که بتوانند فرهنگ ایرانی‌گری را برسازي نمایند. این سه دودمان به مدت نه صده بر ایران و ایرانی حاکم شدند و تخم نفاق و کینه و اعراب و وحشت را بر این سرزمین پاشانیدند. این فراگرد دقیقاً همان گسترش و توزیع نگرش مبارزه‌گری و دشمن‌سازی در میدان ایران بود. ستیزی که هرچند هدف خارجی (اعراب و مغولان) را نشانه گرفته بود، ولی ایرانیان زیادی هم با آنها همراه شده بودند. ایرانیان نه تنها قصد مبارزه با خارجیان را داشتند، که حتی در داخل نیز گرفتار عوامل سلطه و فرهنگ سیطره گردیده بودند. سلطه اعراب نهان‌خانه‌های خانواده‌ها، روستاها و شهرها را در بر گرفته بود. اعراب برای حضور در ایران تمامی نقاط میهن را نشانه گرفته بودند و اجازه خیزش‌های ایرانی را در هر منطقه به شدت سرکوب می‌کردند. بعد از اعراب مغولان دومین پدیداری هجوم و سلطه در ایران بودند. ایران در این دوران لطمات زیادی را به جان خرید و عقب ماندگی خود را مدیون همین لشگرکشی‌های ناجوانمردانه می‌داند. برای تشریح ترویج عنصر نفاق در بین ایرانیان و توصیف عملکرد مهاجمان بر ایران زمین و ایجاد فرهنگ سلطه و مبارزه‌جویانه به ذکر چند مورد اشاره مختصر می‌گردد.

ابومسلم خراسانی با نام اصلی بهزادان پسر ونداد، فرماندهی بزرگ ایرانی بود که در شمال غرب ایران علم مبارزه با حکومت امویان را برداشت. او با تحریک و حکم امام ابراهیم (یکی از بزرگان عباسی) به خراسان رهسپار شد تا رهبری جنبش ضد اموی در این منطقه را برعهده گیرد. او با تصرف خراسان و مرو روانه‌ی عراق گردید و با شکست مروان آخرین خلیفه‌ی اموی در سال ۱۳۲ ه. پایه گذار حکومت عباسیان در ایران گردید. و بدین ترتیب ابوالعباس عبدالله سفاح به عنوان نخستین خلیفه‌ی عباسی بر تخت نشست. سرانجام در سال ۱۳۷ ه. با توطئه منصور دومین خلیفه‌ی عباسی به قتل رسید و پیکر مثله



شده‌اش به دجله انداخته شد. سنباد مجوس(با لقب پیروز اسپهبد- یعنی سردار فاتح) فردی بود که به جهت خونخواهی ابومسلم به جنگ با عباسیان رفت. البته گفته می‌شود که او به آیین مزدک تعلق داشت و به همین جهت از سوی اعراب مجوس نامیده می‌شد. سنباد یک ایرانی ملی‌گرا بود که توانست قومس، ری و قم را فتح کند. اما با توجه به فتوحاتش و دلیری خاص خود، سرانجام در جنگی با یکی از سرداران خلیفه منصور با نام جمه‌وربن مرارعجلی در نزدیکی همدان شکست خورد و هیمنه و بزرگی او شکسته گردید. بابک خرم‌دین سردار آذربایجانی دیگر فرمانده و علمدار آزاده‌ی ایرانی بود که خودش را ادامه دهنده‌ی راه ابومسلم خراسانی معرفی می‌کرد. او با تاسی از مذهب مزدک- قرمطی قصد مبارزه با خلفای عباسی را نمود و بر این راه در آذربایجان جنبش ملی- ایرانی بزرگی برپا کرد. این سردار سرافراز ایرانی در دو دهه نخست قرن دوم هجری و خورشیدی به رزم با عباسیان پرداخت. اما همین سردار ایرانی و فرمانده سرخ جامگان توسط یک فرمانده‌ی ایرانی وطن‌پرست دیگر که افشین نام داشت و ضد عباسی در دربار عباسی بود، دستگیر و به دربار خلیفه عباسی معتصم سپرده شد.<sup>۴</sup> آل طاهر یکی دیگر از اقوام ایرانی ضد خلفای عباسی بودند. طاهر سعی نمود با دعوت از امام رضا و دعوت ایشان به مرو، پایه‌ی خلفای عباسی را سست نماید. اما با این حال همین طاهریان که ایرانی بودند، در سرکوب خیزش مازیار و دستگیری او دخالت جدی داشتند. عبدالله پسر طاهر با حيله و نیرنگی خاص کوهیار برادر مازیار را تطمیع نمود و مازیار<sup>۵</sup> فرمانده شجاع ایرانی در طبرستان و رویان و برپاکننده جنبش علم‌سرخان را توسط برادرش دستگیر نمود و به خلفای عباسی تسلیم کرد. یعقوب لیث مردی آزاده از خطه‌ی سیستان برخاست. او در نیمه دوم قرن سوم هجری و مصادف با پانزدهمین خلیفه‌ی عباسی معتمد آزادگی خویش را به نمایش گذاشت و سعی نمود تا جنوب و شرق ایران را از حاکمیت اعراب بازستاند. وی در این راه توفیقاتی نیز بدست آورد و در آخرین حمله خود به بغداد بر برادر خلیفه الموفق نیز پیروز گشت. اما همچنان که همیشه اعراب با توسل به مکر و حيله پیروز میادین گشته بودند؛ این بار نیز آب دجله را به میان سپاه یعقوب گسیل داشتند. یعقوب به ناچار عقب‌نشینی نمود اما بیمار گشت. لذا مجبور شد تا بهبودی بیماری و تجدید قوای سپاه خود به جندی شاپور بازگردد. خلیفه چون لیاقت و بی‌پروایی او را در جنگ دیده بود، برایش پیغام صلح فرستاد اما آزاده‌ی ایرانی صلح را نپذیرفت تا بتواند ایران را از یوغ اعراب خارج کند. شوربختانه ماموریت یعقوب لیث برای آزادسازی ایران زمین نتیجه نیافت و در ۲۶۵ هـ. بر اثر قولنج در جندی شاپور به آغوش مرگ رفت.

---

۴- خیدر پسر کاووس شاهزاده اشروسنه(کوهستانی بین سمرقند و خوجنده) با نام افشین شناخته می‌شود(افشین عنوان موروثی شاهان اشروسنه بود). او از سرداران ایرانی بود که در اوایل حاکمیت اعراب در ایران در منطقه مذکور می‌زیسته است. پس از آن‌که ماوراء النهر بعد از مدت طولانی به تصرف اعراب درآمد، افشین تشخیص داد که بهترین راه مبارزه با اعراب ضربه از درون حکومت است. لذا آبا آنکه خدمتگذار اعراب بود و به عنوان فرمانده ویژه خلیفه عباسی در شکست بابک خرم دین دخالت موثر و قطعی داشت، اما با این حال چون رابطه‌ی مخفی وی با مازیار توسط عبدالله بن طاهر آشکار شد و همچنین حکم قتل بودلوف(قاسم عیسی- فردی عرب) را طی تحرکی زیرکانه از معتصم گرفته بود، لذا خیانتش به دربار اعراب لو رفت و سرانجام پس از مازیار به دار کشیده شد. معتصم خلیفه عباسی بعداً او را سگ ناخوشتن شناس نیم کافر معرفی نمود.

۵- او پرچم سرخ را نماد جنبش ضد تازی خود قرار داد و خودش را گیل گیلان و اسپهبد اسپهبدان نامید.

هر چند هلاکوخان مغول با براندازی و ساقط کردن خلافت عباسیان کمک ارزشمندی به ایرانیان نمود. اما باز خود مغولان بیش از دویست سال با چکمه بر ایران تاختند و کینه و نفرت را در سرتاسر ایران بازپروری کردند. مغولان و حکومت های مغولی همانند ایلخانیان، تیموریان، اتابکان و دیگر اقوام مغولی- ایرانی نیز همین راه را ادامه دادند. این مقوله بیانگر آنست که حاکمیت ستم و هراس و خشونت در این نه(۹) قرن چنان کاری کرد که همه بر هم بودند و هیچ ایرانی اعتماد به دیگری و حتی برادرش را نداشت. تمام این رخدادها بیانگر این قضیه هستند که فاصله‌ی بین خیانت و اعتماد به اندازه‌ی یک تار مو می‌باشد. منفعت شخصی و قدرت سیاسی مقولاتی هستند که به آسانی می‌توانند همه کس را فریب دهند. بسیار ایرانیان بوده‌اند که برای بدست آوردن قدرت و حکومت سیاسی- اجتماعی و کسب منابع و منفعت‌های فردی، دست به همه کار زده‌اند و حتی از کشتن اعضای خانواده و دوستان چشم پوشی نکرده‌اند. آیا این موضوع نشان دهنده‌ی این نیست که چادر نگرش ضدانسانی با ماهیت مبارزه‌گری و دشمن‌سازی بر کشورمان سایه افکنده بود. البته این موضوع و فرهنگ دشمن‌گری و مبارزه، مختص به آن زمان خاص نبود و در دوران بعد نیز به شدت ادامه یافت. با پایان یافتن حاکمیت مغولان و تکه تکه شدن ایران در دستان حکومت‌های منطقه‌ای، باز هم تشتت و افتراق بر بنیان ایران شلاق زد و ایران زمین سترگ تبدیل به حکومت‌های جزیره‌ای شد<sup>۶</sup>. یعنی بازهم نفاق و چند دستگی سپاهچاله‌ی ژرفتری در ایران ایجاد کرد. در این میدانه‌ی نبردهای درون کشوری و کمبود افراد دانا و ایران دوست، روسیه از شمال، اروپاییان(فرانسه، پرتغال، آلمان، انگلیس) از جنوب و عثمانی نیز از غرب چشم طمع بر ایران دوخته بودند. عثمانی تا آذربایجان نفوذ کرده بود. جنوب ایران صحنه درگیری مداوم بین قدرت‌های بزرگ بود و پطر بزرگ نیز سودای تسخیر شمال ایران را داشت. در این دوران بود که سلسله صفویان پای بر عرصه‌ی وجود گذاشت. آنان با جمع‌آوری مردم ایران بر حول مذهب تشیع، خطر سلطه‌ی عثمانی را از بستر ایران زمین برکنند. در این دوران خصوصاً در دوره‌ی سلطنت شاه عباس بزرگ، ایران روی به اتحاد درونی و بزرگی و شهریاری رسید. رفاه و رضایت نسبی در جامعه حاکم شد. اما با تمامی تفصیل صفویان نقطه قوت ویژه و ممتازی نداشتند. ایران دوران صفوی با تابناکی و درخشندگی دوران پارس و همچنین جایگاه جدی در آن عصر فاصله بسیار زیادی داشت. از آن جهت که هدف نشانه در این نوشته بررسی هویت نگرش و فرهنگ مبارزه‌گری و دشمن‌پروری در جامعه ایران می‌باشد، لذا ناگزیر از موضوع شیوه حاکمیتی در عصر صفویان خارج می‌گردد و به موضوع اصلی باز می‌گردیم.

پس از صفویه حکومت‌های افشاریه، زندیه و قاجاریه نیز با کمی تغییر در عمل و نگاه، جزئی از همان زنجیره گردیدند. در واقع تحول و فراگشت مورد توجهی بر ایران حاکم نشد و فقط سلطان‌ها تغییر کرده بودند. زیرا که پارادایم فکری قالب در جامعه و نظام رفتاری غالب در جامعه همان بودند. یعنی راه و هدف همان راه و هدف قبلی بودند و روش‌ها نیز تقریباً همان روش‌ها بودند. در واقعیت عینی نمی‌توان تغییری را در متن جامعه ایران در آن زمان مشاهده نمود. همانند همیشه و همه کشورهای عقب مانده این سلاطین و شاهان بودند که وظیفه راهبری جامعه بر عهده داشتند و مردم کمترین نقش را در امور اجتماعی و سیاسی نداشتند و در همه حال عملاً رهبران بودند. سلاطین و رهبران سیاسی- اجتماعی حکومت می‌کردند

---

۶ - قبل از عصر صفویه ایران به ۱۴ یا ۱۵ پادشاهی کوچک تبدیل شده بود.

و مردم نیز به عنوان عقبه‌ی سپاه رزم آنان فقط وظیفه‌ی رزمندگی و کشتن و کشته شدن را دارا بودند. یعنی در هویت یک جامعه‌ی عقب مانده و ایستا مردم صرفاً ابزار سیاست‌های رهبران و حاکمان بودند. فرمانروایان و حاکمان از همه چیز برخوردار بودند و مردم در تهیدستی کامل به داشتن اندک‌ها دلخوش بودند. این که مردم وسیله‌ی ابزاری برای پادشاهان و رهبران می‌باشند و سلاطین با خیال راحت به حکومت‌های ضدانسانی و مستبدانه‌ی خود مشغولند، هنوز هم در جامعه‌ی جهانی پایدار می‌باشد و مصادیق زیادی دارد. این قضیه نیز حاکی از آنست که توده‌های مردمی از نگرش مناسب و مطلوب برای تحلیل امور زیستی و امور اجتماعی خود برخوردار نیستند و لذا است که در محیط جامعه خویش رفتار مظاهر ضد اجتماعی و آرایه‌های فرهنگ چالش‌انگیز می‌باشند. مردم هنوز به نمایه‌های مدنی‌گرایی و نقش و جایگاه خود در جامعه واقف نیستند و بدین ترتیب است که در چاله‌ی خواست‌ها و امیال حاکمان زورگو و ستم‌پیشه اسیر می‌گردند. بیشتر جوامع انسانی بر روی کره‌ی خاکی کماکان درگیر چالش‌های مفاهیم چیستی و چگونگی حکومت نیک و بد می‌باشند. علیرغم این که بعد از انقلاب اسلامی راستی آزمایی ارزشمندی در جامعه پراکنده گردیده و نخبگان و فرهیختگان جامعه ایرانی گام‌های بزرگی در راه‌واری شناخت نظام اجتماعی ایران و و درک مفاهیم مردم‌سالاری و مشارکت مردمی برداشته‌اند، ولی بازهم اصلاً کافی نیست و شوربختانه این ابتلاء به ابهام در مورد مفاهیم شناخت جامعه و درک مفاهیم نظام اجتماعی هنوز در جامعه ما پابرجا است. ما هنوز در حوزه‌های اندیشه‌سازی و درست اندیشی مشکلات و مسائل پیچیده و عمیقی داریم. فرهنگ زیستی ما در حال حاضر همان چیزی است که بسیاری با آرایه‌های یک جامعه سالم و مطلوب فاصله دارد.

آنطوری که تمدن‌های طراز اول راه‌شناسی و راه‌یابی کرده‌اند، ما راه گم کرده‌ایم و نمی‌دانیم چه می‌خواهیم و قرار است به کجا برویم. هرچند بسیاری صاحب‌نظران و اندیشه‌گران ایرانی که با این نظریه موافق نیستند و اعتقاد به هدف‌گذاری و هدف‌یابی در بستر تاریخ ایران هستند، ولی به یقین و در عمل چنین نیست و نویسنده بر آن است که نظریه‌سازی در ایران توفیق نداشته و ما با ابهام‌پیمایی در روزمرگی، هنوز هم در تالاب تاریخ دست و پا می‌زنیم. البته این نظریه مطلق نیست و ما شاهد ظهور جرقه‌های اندیشه‌ی ایرانی در این مرز و بوم و بر تارک تاریخ بوده‌ایم. اما این رگه‌های اندیشوی در ایران رخسندگی ردگونه نداشته و باران عقلانیت را بر بستر ایران زمین بارش نموده‌اند. این خطای راهبردی نیز بدان علت است که ما ایرانیان در حوزه‌ی چیستی جامعه پدram و چگونگی حصول به آن دچار ابهام و اوهام می‌باشیم و قرن‌هاست که در چالش بیماری ابهام در نظر و عمل، تعاریف مفهومی سلیس و نشانه‌دار از این حوزه‌ها نداریم. لذا ناچاراً در میدان مدیریت اجتماعی مستاصل گردیده‌ایم و نتوانسته‌ایم راه‌گشایی سودمندان و مترقیانه در بستر تاریخ پیدا کنیم. به موازات همین موضوع و به جهت نداشتن تعریف و نظرگاه روشن و شفاف در مورد جامعه پدram و مطلوب، شوربختانه همیشه دچار چالش بروز نظریه‌های مبهم و غیرعلمی نیز بوده‌ایم و هر فرد و هر گروه که در بستر قدرت سیاسی و در چارچوب رژیم سیاسی-حاکمیتی قرار گرفته، عقاید و نظریات خود را عین صلاح مردمی و حکومتش را نهایت مطلوبیت متصور و معرفی نموده است. و باز تاسف آن‌که این سناریو هنوز هم ادامه دارد و اندیشمندان ایرانی به یگانگی نظر و دیدگاه برای عینیت‌سازی نظام نظری و عملی برای ایران زمین نرسیده‌اند. نداشتن پارادایم کلان مفهومی در ایران وقتی نمود بیشری پیدا می‌کند که

مشاهده شود ما کماکان در اندیشه‌های مبارزه‌گری بین خود و بین ملل سیر می‌کنیم. این الگوی تفکری مبارزه‌جویانه در اندازه یک تاریخ، جوامع بشری را با زور اسلحه و ارباب میدانی شخم زده و استبداد و دیکتاتوری را به همراه آورده است؛ ولی ما هنوز به آن تفکر و نظر بسنده داریم. خاطر نشان مزید می‌گردد این خطاراهی کاذب به چند دلیل است که علت اصلی آن را می‌توان به نوع نگاه نخبگان جامعه پیوند داد. مفاهیم "نخبگی و خواص" در جامعه ما مشکل اساسی دارند و نتوانسته‌ایم مفاهیم درست و صحیحی در این موارد ارایه نماییم، لذا "هر کس" زور داشت و قدرت سیاسی - اجتماعی پیدا کرد، نخبه سیاسی و چه و چه نام می‌گیرد و با همین نگرش مبارزه‌گرانه است که میدان را در دست گرفته و بر حکومت می‌نشیند.

براین اساس تاکید می‌نماید پدیده‌ی اندیشه ایرانی نیازمند انقلاب در نگرستن و تحول در نظریه پردازی است. نخستین گام این است که نگرشمان را به هستی و زندگی اصلاح کنیم و از آرایه‌های گذشته‌گرا دوری کنیم؛ و سپس با دانش و علم روز و اندیشه‌های ساخت‌گرا در چارچوب آشتی ملی، میدان زندگی را در نوردیم. و مفهوم واقعی آشتی ملی به دست نمی‌آید مگر آنکه جامعه‌پذیر شویم و همه را بپذیریم. منظور از همه، تمامی آحاد ایرانیان با هر نوع فرهنگ و هر نوع تفکر است. پس آشتی ملی در فراگردهای ارایه امور به دستان همه ایرانیان حاصل می‌گردد. یعنی نه تنها مبارزه‌جویی را از بستر جامعه خود پاک کنیم، بلکه مبارزه‌گری را از نگرش و تفکر کلان فرهنگ ملی نیز بزدايیم و جهان را حوزه زیست بدانیم، نه آنکه حوزه زیست را به دست مبارزه‌جویی بسپاریم و به دنبال اثبات نظر و تفکر خودی باشیم. امروز در فرصت پیش‌رو و وجود جریان آزادمندی و نوین‌روشی در ایران و جهان، ضرورت دارد تا اندیشه‌های نوین و سازنده را بر تمدن ایران زمین بغلتانیم و روش‌ها و راه‌های دیگری غیر از آنچه تا بحال داشته‌ایم را انتخاب و برسازی نماییم.

## آثار زیان بار

طرح مراتب فوق از آن جهت است که متوجه شویم مبارزه‌گری و جویش میدان رزم، تباین و ضدیت آشکار با "ساخت جامعه" دارد و نگرش مبارزه‌جویی نمی‌تواند با ساخت‌گرایی نظام زیست منطبق گردد. عنصر مبارزه جوهره‌ی تخریب و نابود کردن ولی ماهیت ساخت‌گرا جوهره‌ی سازندگی و خلق دارند. این یک واقعیت مسلم و ملموس است و نمی‌توان آن را در هم ریخت. این مقوله رخدادی صددرصدی است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. وقتی انگیزه مبارزه‌جویی فردی و روحیه تضادسازی اجتماعی به هر صورت و با هر مفهومی به داخل جامعه رسوخ یافت و به عنوان هنجار و عادت اجتماعی رواج و رونق گرفت، یقیناً آثار شوم و غیرقابل‌گیری به داخل جامعه ریخته می‌شود. و مسلماً در مدت زمان طولانی و ممتد این مظاهر پلشتی‌گری و زشت‌جویی به روح اجتماعی تبدیل می‌گردند و فرهنگ جامعه را ساختارریزی می‌نمایند. درواقع این‌که نگرش مبارزه‌جویی و ستیزگری مظاهر و بازتاب‌های ناصوابی در جامعه دارد و دلیلی برای تخریب نظام زیست می‌گردد محتاج به بحث مفصلی می‌باشد که از مبحث فعلی خارج می‌باشد. اما به جهت روشن‌گری موضوع و آشنا شدن به تبعات این رویکرد نگرشی در جامعه، به چند مورد سر فصلی اشاره گذرا می‌گردد:

- زایل شدن مفاهیم زیست اجتماعی و کنش‌های اخلاقی - رفتاری در دامنه‌ی رنگ باختگی مدیریت اجتماعی
- فاصله‌گیری از آرایه‌های اخلاقی - مدنی به سبب استبداد فکری و عملی در نظرگاه‌های سیاسی - اجتماعی
- بی‌رنگ شدن حرمت، تعهد و مسئولیت اجتماعی با نبود درک مشارکت عمومی در رابطه‌های مدنی
- کم‌رنگ شدن نمادهای اخلاقی - انسانی به جهت فاصله‌گیری از مظاهر مردم سالاری اجتماعی
- ترویج دروغ‌گویی، ریاکاری، حيله‌گری، تهمت، نفرت اجتماعی، تنبلی، رانت‌خواری و فساد
- پدیداری و وسعت‌گیری ژرف فحاشی و تلخ‌گویی در میدان جامعه و شبکه‌های تارنما
- افزایش تکدی‌گری و بزه و کاهش کمک و یاری اجتماعی در کلان متن جامعه
- افزونی دعوا و پرخاشگری و بدگویی خیابانی - میدانی در تعاملات بین فردی
- کاستی ادبیات مفاهمه و گفتمان استدلالی - منطقی در بین مردم
- بداهه‌کاری بدون تعقل و تصمیمات فوری در امور زندگی

اگر کارشناسان و عارضه‌یابان اجتماعی در ایران مقرر دارند آسیب‌شناختی عمقی به عمل آورند و عارضه‌های موجود در جامعه را درمان نمایند، به یقین برپایی کنفرانس، سیاست‌سازی، دستورنویسی، قانون‌گذاری و برنامه‌های هزینه‌ساز دوی اینگونه بیماری‌های اجتماعی نیستند، بلکه همانند هر عارضه بیماری کالبدی، بیماری‌های اجتماعی نیز معلول علت‌های خاص می‌باشند که باید علت‌ها را سامان‌سازی نمود تا سامان‌یابی به متن جامعه رخنه کند و جامعه از آلاینده‌های زیستی پالایش گردد. سامان نمودن پایانه‌های زیست با جنگ و کشتار و حذف صورت مسئله برقرار نمی‌گردد. امروز آنانی میدان زمین را در اختیار دارند که دست از مبارزه‌گری و جنگ برداشته‌اند و اندیشه را جایگزین زور و بازو قرار داده‌اند. و آنانی که هنوز در فکر مبارزه و ستیز هستند، کماکان میدان را از کف داده‌اند و همه چیز را در اختیار اندیشه‌ورزان گذاشته‌اند. اگر در گذشته سلاح و زور بازو محور قدرت‌یابی و سیطره بود، امروز این جریان معادله‌ی صد در صدی در گیتی نمی‌باشد و قدرت اندیشه با توسل به علم و دانش است که نشانگر مزیت ابعادی و پیروزی در میدان‌سپهای جهانی است. با نگاهی تحلیل‌گونه به حوزه‌های عملکردی سلاطین جنگ‌طلب و بازخورد کارکردهای آنان در دوران گذشته و عصر جاری، آشکار است که کارآمدی بهینه از آن وادی خارج نشده است. ولی با توجه به مفاهیم انسان‌گرایی و نتایج ایجاد در میدان تمدن‌های پیشرفته امروزی و پیشرو بودن آنان در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، صنعتی و غیره درک این نکته بااهمیت زیاد سخت نیست که عقلانیت دانش‌گرا و علوم بهبودگرا را از قابلیت‌های درونی و ظرفیت‌های خلق شده آنان بدست آورد. برای نمونه اقلیم اروپا، ایالات متحده آمریکا، ژاپن و کره جنوبی و خیلی‌های دیگر دست از مبارزه‌جویی صرف برداشته‌اند و با در دست‌گیری اقتصاد و دانش و علم روز، عرصه کلان میدان زمین را در اختیار گرفته‌اند و با مشغول نمودن قدرت‌طلبان و جنگ‌پرستان در میدان‌های واهی، منابع آنان را در اختیار گرفته و در این فراگردها است که رفاه و آرامش را بر بستر بوم و اقلیم خود جاری نموده‌اند و بدبختی و فلاکت را به میدان جنگ پرستان سپرده‌اند. مثال بارز از نوع تفکر جنگ‌طلبانه در میدان اوهام رهبر گذشته لیبی معمر قذافی می‌باشد. او با در اختیار داشتن ذخایر عظیم نفتی در فکر آقای و رهبری بر قاره

عرب و سپس بر قاره آفریقا بود. او با خرید جنگ‌افزار پیشرفته و دغدغه داشتن سلاح هسته‌ای همه‌ی هم و تلاش خود را بر قدرت‌گیری در حوزه‌ی نظامی به‌کار برد. اما نتیجه چه شد؟ او یک روز در فکر سیطره بر حوزه اعراب بود؛ و چون موفقیت حاصل نشد، لذا روی به آفریقا آورد. چون مردم لیبی او را همراهی نکردند، در فکر رهبری بر دیگر کشورهای آفریقایی افتاد. آنقدر از این شاخه به آن شاخه پرید تا زمان سرنگونگی سر رسید. اگر او اندک فهمی می‌داشت و از شعور سیاسی لازم برخوردار می‌بود، طبیعتاً با برانداز استدلال بدیهی در متن گیتی، الگوی عقلانیتی ذهنی-مدیریتی را به کار بسته می‌کرد و از نگرش مبارزه‌جویانه فاصله می‌گرفت. در این حال به نگرش ساخت‌سازی در کشورش می‌رسید و چه بسا امروز هم رهبر لیبی و هم چشم‌انداز نگاه اعراب و آفریقا بود.

این اضطراب و تلاطم فکر و عمل در نزد قذافی و همه دیکتاتوران و مستبدان در عصر کنونی، ریشه در جهل آنان و نداشتن تحلیل و تبیین خردگرایانه از وضعیت روز و جهان امروز است. آنان چون توانمندی معادله‌سازی و ترازوی نمودن امور ذهنی و زندگی خود را ندارند، لذا دست به تخریب میدان و متن زندگی دیگران می‌زنند و با قدرت سیاسی و نظامی که در اختیار دارند زمین و زمان را به آتش می‌کشند. عقلانیت ساخت‌گرا آن چیزی است که از ذهن افراد مبارزه‌جو و دیکتاتور-مستبد خارج است. ذهن ساخت‌گرا در فکر تخریب و نابودی نیست. این نوع تفکر حتی در هنگامه‌های لزوم به جنگ با دشمن، دست به تخریب میدان دشمن نمی‌زند و از کشتار بی‌رحمانه غیر نظامیان جدا اجتناب دارد. زیرا که می‌دانیم در میدان جنگ و در شهرها و روستاها خیلی از افراد بیگناه و زن و کودک کشته می‌شوند. این نگرش با اجتناب از میدان‌سازی برای جنگ و تخریب، جنگ را به مبارزه اندیشه‌ها می‌سپرد. یعنی با حفظ حق جنگ و حق دفاع از منافع خودی، میدان جنگ تن به تن و جنگ کالبدها را به جنگ میان افکار تبدیل می‌کند و با قوت‌سازی درون خودی با ماهیت ساخت‌گرایی، مبارزه را اندیشمندانه انجام دهد. البته این بدان معنا نیست که تخریب روبرو لازم نیست، بلکه مفهوم این است که با قابلیت‌سازی درون وجودی در پهنای ساخت‌گرایی، رقیب و دشمن جنگی خود به خود در تخریب گرفتار می‌گردد و با وجود مزیت‌های درون خودی، نیازی به میدان جنگ نیست تا آنکه جبهه‌ی خودی نیز آسیب ببیند. مفهوم بنیادی این نظریه بر این است که اگر مزیت‌ها و قابلیت‌های درونی اسباب رشد میدان خودی گردند، به یقین رقیب و دشمن دچار تشتت و اضمحلال ساختاری در هنگامه‌های تقابل می‌گردند و در نهایت امیال و خواسته‌های جبهه‌ی خودی تامین می‌شوند. نتیجه‌ی هدف در این تقابل با حضور اندیشه‌های رزم‌آور(جنگ اندیشه‌ورزانه) حذف و نابودی طرف مقابل نیست، بلکه طرف مقابل در موضع ضعف گرفتار می‌گردد و وجهه‌ی خودی خودش را نشان می‌دهد.

## نتیجه

با آنکه هر جامعه از افراد متفاوت و گوناگون تشکیل می‌گردد و این افراد دیدگاه‌های متفاوت به زندگی و انسان دارند، ولی با این حال تعدد نگرشی در جوامع خیلی پر شمار و رنگارنگ نیست. و از آن جهت که مردم ماهیت توده‌واری دارند و یک گونه زندگی می‌کنند، لذا در جوامع اقسام بیشماری از نگرش انسانی وجود ندارد. البته نکته حائز توجه در محدود بودن

دیدگاه انسانی بدان جهت است که توده‌ها قابلیت ذهنی برای تحلیل و استخراج از متن نداشته و قوه‌ی فاهمه آنان توانمندی استنباط و استنتاج از قضایای مختلف و پیش رو را ندارند. این همان ضعف عوام برای تبیین و تفسیر امور است که خط مرز بین نخبگان دانا و عوام می‌باشد. به هر روی علیرغم تعدد فردی در هر جامعه، بطور کلی سه نوع نگرش عمده در جامعه وجود دارد که مردم حول این سه نگرش در چرخشند. اما باید گفت که نگرش‌های مبارزه‌جویانه و خنثی دو نوع نگرش پراکنده در جامعه هستند و بیشتر مردم خصوصاً توده‌های مردمی به این دو نوع نگرش ملبس می‌باشند. ولی سومین نوع نگرش، نگرش و دیدگاهی است که مخصوص ویژگیان جامعه و افرادی است که از جمع توده‌واری فراتر رفته‌اند و به عنوان افراد دانا و نخبه اجتماعی، نقشی غیر توده‌گری دارند. این افراد همانانی هستند که راهبران و هدایت‌گران جامعه و در نقش تخصصی خود، مدیران ایزاری (مدیران حکومتی - دولتی) و مدیران اندیشه‌ای (اندیشمندان و نظریه‌پردازان) می‌باشند. بنابراین نگرش نوع سوم همان نجات‌دهنده جوامع است که می‌تواند در جهت‌دهی جامعه دخالت موثر داشته باشد و جامعه و مردم را به سمت جامعه‌ی مطلوب و پدram هدایت نماید. اما دو نوع نگرش مبارزه‌جویانه و خنثی ماهیت ساخت‌گرایی برای جامعه ندارند. از آنجایی که نگرش مبارزه‌جویانه از عمق درون حیوانی انسان (یعنی همان نفسیات و تمایلات پلید) برمی‌خیزد و بنابر قانون جنگل، دیگر افراد غیر خودی را مخل آسایش و آرامش خود می‌داند، لذا مدام در این فکر است که مردم روبروی خود را (یعنی همان مردمی که در جامعه زیست می‌کنند و با فرد اشتراک منافع دارند) از سر راه بردارد و با حذف و کنارزدن آنها به مطامع و امیال خود برسد. این نوع نگرش آدمی چون از جهل و هویت حیوانی او بر می‌خیزد، بنابراین ماهیت تعلقی نداشته و برای برآورده نمودن خواسته‌ها، آدمی را وادار می‌کند که از قدرت نظامی‌گری و بازوی حیوانی خود کمک جوید تا بتواند آرزوها و خواسته‌ها را بدست آورد. نگرش مبارزه‌جویانه مبارزه و ستیز را تنها راه‌هایی و هویت‌سازی فردی می‌داند و هر گونه مشکل پیش‌رو را صرفاً به میدان مبارزه احاله می‌دهد. اما نگرش خنثی با وجودی که در فکر مبارزه نیست و از جنگاوری و ستیز بین مردمی خودداری می‌نماید، ولی بی‌شک ماهیت ساخت‌سازی نیز ندارد. این نوع نگرش با ترس و ارباب همراه است و فرد مزبور برای خودداری از ایجاد تضاد و تعارض با دیگران، بیشتر مایل است که آرامش و آسودگی را دنبال کند و در این صورت است که تابع محیط یا دیگر افراد قدرتمند می‌شود و هیچ نقشی نه بد و نه خوب پیدا می‌کند. چه بسا این افراد عمده افراد مبارزه‌جو گردند و با تابعیت از افراد ستیزه‌گر که ذاتاً خوی رزم و ترس دارند، مرعوب شوند و دست در دست افراد مبارزه‌جو به تخریب جامعه دست یازند. کلا می‌توان گفت هر چند این دو نوع نگرش تفاوت‌های اساسی دارند، ولی در هدف گذاری و نتیجه یک هدف را نشانه گرفته‌اند و آن همانا تخریب و بی‌تعدالی و بی‌توازی در جامعه است که ما را از جامعه‌ی انسان‌گرا خارج می‌کند.

به طور کلی هر نگرشی که غالب در جامعه باشد، طبیعتاً فرهنگ جامعه را نوشتار می‌نماید و مردم نیز با مظاهر همان فرهنگ است که زندگی خویش را منظم می‌کنند. همانطور که ما ایرانیان با دو فرهنگ نگرشی خنثی و مبارزه‌جویی زیست طولانی کرده‌ایم و تاریخ ایران زمین با این دو نگرش گره خورده است. پس بی‌شک نگرش تعامل با یکدیگر و رویکرد ساخت‌گرایی در جامعه‌ی ما نمود کمتری داشته‌اند و تقریباً مردم ایران زمین با این نگرش که در راستای مردم‌سالاری، انسان‌دوستی و

تحول‌گرایی ساخت‌سازانه می‌باشد غریبه می‌باشند. اما همین نگرش مبارزه‌گری بوده که در طول صدها سال حکومت‌ها و دولت‌های غیر مردمی و ظالم را به بشریت در کره خاکی حاکم کرده و ایران نیز از این قاعده عادی خارج نبوده است. علیرغم اصلاح اجتماعی و ایجاد نوزایی در فکر و اندیشه که تغییر و تحول را به بسیاری از اقلیم‌های اروپا و آسیا و آمریکا تزریق نموده، ولی شوربختانه ایران زمین ما هنوز درگیر در کارکردهای نظری و عملی ناسالم و نامطلوب گرفتار است و مردم نتوانسته‌اند راه مایه نجات را دریابند. هنوز فرهنگ مبارزه و ستیز، اصل اصالتی کنش‌های درون موجودی ایران زمین است و ما در حوزه‌های فرهنگی زیست خود با اشکالات زیادی مواجه می‌باشیم. ما در زمینه ارتباطات اجتماعی، رفتارها و اخلاقیات مردم، فهم و درک مفاهیم زندگی، نخبگی و دانش‌نخبگی، هدایت و راهبری، ساختارسازی نظام اجتماعی و آنچه مربوط به زمینه مدیریت اجتماعی (حکومت و دولت) است، چالش‌های اساسی و بنیادی داریم که به راحتی مرتفع نمی‌گردند.

می‌دانیم که آنقدر ارتباطات بین جوامع بشری سریع شده و آنقدر ملل مختلف به هم نزدیک شده‌اند؛ که می‌توان گفت امروز در مفهومی با نام دهکده‌ی جهانی زیست می‌کنیم. همین ماهیت جدید با مظاهری چون افزایش جمعیت، درهم تنیده شدن جوامع، مناسبات صنعتی فراملیتی، ارتباطات نزدیک به سرعت نور، تجمیع فرهنگی ملت‌ها، تغییرات گسترده و پیوسته و فوق تصور و خیلی رخدادهای دیگر شرایطی را پیش آورده‌اند که تمامی ملل و کلیه‌ی انسان‌ها را مجبور می‌نماید تا جدا از گسیختگی و تنافر اجتناب نمایند و ساختار اندیشه و نظر خویش را آنچنان مفهوم‌سازی نمایند که با تمرین دانایی در بسترهای عمل- زندگی و منعطف نمودن ساختار و شکل نمادهای زیستی، به راحتی امکان تحول و اصلاح به بسترهای جامعه سرش یابند و نظام‌واره‌های زندگی در همه وجوه قابلیت تغییر را پیدا کنند. مفهوم آن‌ست که اگر نظام فکری انسان و ساختار شبکه اجتماعی به طوری ریخته گردند که قابلیت سازگاری با شرایط جدید را نداشته باشند، لاجرم این مردم و جامعه هستند که دچار چالش‌های سنگین و آسیب‌های فاجعه آور می‌گردند و شاهد پس‌مانی و واماندگی جامعه و مردم می‌شویم. این همان عقب ماندگی برخی جوامع است که امروز جهان سومی نامیده می‌گردند و چون تابندگی تابش را ندارند، لذا در جبر روزگار گرفتار «پیروی از دیگران» می‌شوند و در ورای جوامع پیشرو دنبال روی می‌کنند. این کوشش ملی در هر کشور همان کنارگذاری نگرش‌های مبارزه‌جویانه و اختلاف‌افکنانه در فکر و نظر ملت است؛ تا با دارا شدن فراگردهای آشتی ملی، پویایی و امید در کران تا کران جامعه پراکنده گردیده و با طراحی ساختار فرهنگی نگرشی ساخت‌گرا، به پدram عمومی و همه جانبه برسیم.

احمد علینقی ۹۵/۰۷/۰۳

[Aalinaghi20@gmail.com](mailto:Aalinaghi20@gmail.com)

[www.ahmadalinaghi.com](http://www.ahmadalinaghi.com)